

سازمان پیمان عزت شفا

# الاصول العشر

مکلف

نجم الدین کبری

نصیر دشتی

عبد الغفور لاری

مہاراجا

نجم الدین کبری

## فهرست مطالب

### مقدمه مصحح

۷	کتابشناسی و نسخه دانی
۱۱	نجم کبری
۱۴	رسالة الاصول العشرة
۱۵	تراجم و شروح الاصول العشرة
۱۷	احوال و آثار عبدالغفور لازي
۲۰	توصيف نسخه ها و شيوه کار مصحح
۲۲	صورت عکسی نسخه ها

### الاصول العشرة

(متن)

۲۹	[ديباچه شارح]
۳۱	[مقدمة المؤلف: در بيان راههای سه گانه شناخت]
۴۰	الاصل الاول: في التوبة
۴۴	الاصل الثاني: في الزهد
۴۷	الاصل الثالث: في التوكل
۵۰	الاصل الرابع: في القناعة
۵۲	الاصل الخامس: في العزلة

۵۷	.....	الاصل السادس: في مداومة الذكر
۶۶	.....	الاصل السابع: في التوجه الى الله تعالى
۷۱	.....	الاصل الثامن: في الصبر
۷۵	.....	الاصل التاسع: في المراقبة
۷۹	.....	الاصل العاشر: في الرضاء
۸۲	.....	[خاتمه: در نتیجه اصول دهگانه]
۸۵	.....	تعليقات:
		فهرستها:

۹۵	.....	فهرست آیات قرآن
۹۷	.....	فهرست احاديث و اقوال
۹۹	.....	فهرست اصطلاحات و لغات
۱۰۳	.....	فهرست اعلام
۱۰۷	.....	مشخصات مأخذ
۱۱۰	.....	گزیده نکته ها

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

## **\* \* کتابشناسی و نسخه‌دانی**

گفته‌اند: کتابشناسی آثار پیشینیان به مثابت جان و روان است در کالبد تحقیق. و این سخنی است بجاء و دانستن کم و کیف و چونی و چندی آن بر محقق روا. کتابشناسی منحصر نیست به اینکه: بدانیم که فلان کتاب چه نام دارد و مؤلف آن کیست؟ با آنکه شامل این نکته نیز هست؛ اما شناخت ارزش کتاب، مآخذ و منابع مؤلف، ابتکارات و تازه‌آوری‌های او، اثرات وی بر معاصران و اخلاف، و اینکه احیاء آن اثر چه نکته‌های را در قلمرو زبان و فرهنگ مطرح تواند کرد، و یا چه عقده‌های کور و وانشده‌ای را باز خواهد گشود، و... همه و همه از لوازم و اسباب کتابشناسی است.

مضاف بر اینها تحقیق در مؤلفات قدماء ارتباطی استوار دارد با نسخه‌شناسی و نسخه‌یابی. یعنی اینکه محقق و مصحح بداند که از فلان اثر چند نسخه شناسانیده شده و نسخه‌هایی که به اسم و رسم

آن اثر شناسانده نشده، کدامهاست و در کجاهاست. اقدم نسخ کدام است و اصح و اکمل نسخه‌ها کدام؟ و چون مصحح به این دقایق دست یافت، باید که نسخ را به بررسی بگیرد؛ هر چند نسخه‌ای که از یک اثر دستیاب کرده است با تأمل مورد تصفح و تورق قرار بدهد، و پیش از هر گونه گزینش و انتخاب نسخه اساس، نسخه‌ها را با هم مقابله گونه‌ای بکند.

در اینجا لازم است که یادآور شوم که تصحیح برخی از آثار کهن و دیرینه را نمی‌توان بر مبنای روش انتخاب نسخه اساس — که اقدم باشد — پایان برد. البته شیوه انتخاب یک نسخه اقدم — اگر اصح هم باشد — به عنوان نسخه اساس، روشی است مقبول؛ ولی از برخی آثار — که کم نسخه‌اند و هیچ یک از نسخه‌های موجود از آن اثر به تنهایی نتواند اساس کار تصحیح قرار بگیرد، مصحح ناگزیر است که از شیوه التقاطی و با استفاده از همه نسخ موجود آن اثر، یک متن منقح و مصحح — حتی الامکان مستند و در مواردی هم بارتباط ذوق تربیت شده — بدست آورد و به خواننده بسپارد.

به این نکته نیز باید توجه شود که مصحح آثار پیشینیان، هرگاه که به تصحیح اثری از آثار قدمات دست می‌یازد، اگر اثر ملحوظ تا اواخر سده هشتم هجری تألیف شده باشد، گزیری ندارد از اینکه به همه و یا به اقمات نسخ موجود از آن اثر توجه کند. و چون اثر مورد نظر از سده نهم هجری به بعد تألیف شده باشد، نسخه بازی لزومی ندارد، و در این صورت مصحح با بدست آوردن دو یا سه نسخه اصح

و اکمل می تواند متن را تنقیح و تصحیح کند.

دوستی می گفت که: فلان کس نفحات الانس جامی را بر اساس بیست نسخه دستنویس تصحیح کرده است. گفتم که تصحیح نفحات نیاز به بیست نسخه ندارد، و اگر کسی اینچنین کاری کرده باشد، قسمتی از عمرش را بباد داده است؛ زیرا در تصحیح نفحات دو نسخه خوب و اعمال متد عالمانه و شیوه علمی و محققانه کفایت می کند.

شاید خواننده آگاه و هوشمند بگوید که این یادآورهای تکرار بدیهیات است، و مقدمه اصول عشره نجم کبری را با آن آمیختن خوش نمی آید.

می گویم: آری چنین است، اما اخیراً چیزهایی می شنوم و یا می خوانم در همین خصوص که، می گویند و می نویسند: نسخه دانی مسبب ضیاع وقت است، و هیأت مختلف کلمات نسخ را در پاورقی آوردن چونان نقاشی کردن و... و این قضاوت‌های بی اساس از بعضی محققان ایرانی — با توجه به اینکه این مملکت مصححانی چونان علامه قزوینی را به خود دیده است — غریب می نماید و مهجور. و حتی اخیراً دیده‌ام و نام نمی برم که یکی دو اثر ارزشمند و دیرینه فارسی را — که از اتمات متون منشور و از سده ششم هجریست — با توجه به یک نسخه بچاپ رسانیده‌اند و در پشت جلد هم نوشته‌اند: با مقابله و تصحیح...!! در حالیکه از آن کتاب چندین نسخه و یا فیلم نسخه در کتابخانه‌های داخله موجود است.

تماشای اینگونه موارد است که عنان قلم را از پنجگان من بنده بازگرفت و آغاز مقدمه اصول عشره را آلوده به این شکوه کرد.

باری، با اینهمه تذکار بدیهیات کار بنده نیست؛ چه طبعم با آوردن مکررات سخت ناسازواری می نماید و به هیچ عنوان تن به بازگویی گفته شده ها نمی دهد اما اخیراً دوست و همکار ارجمندم آقای حسین مفید رساله ای به نام «اقرّب الطرق الی الله» برای بنده فرستادند. هنگامی که این رساله را می خواندم به گفته هایی که مذکور شد روبرو شدم. این رساله که نام اصلیش «الاصول العشره» است ترجمه ای دارد متصرفانه، از سید علی همدانی، عارف قرن هشتم نه قرن هفتم، و شرحی دارد از کمال الدین حسین خوارزمی، عارف قرن نهم، که به اهتمام آقای محسنی به چاپ رسیده است.

مصحح آنطور که می نویسد<sup>۱</sup> در تصحیح این رساله پنج نسخه در دست داشته است که همه خطی بوده. و نوشته است که «بهنگام مقابله نسخه ها فقط به اختلافاتی اشاره می کند که گویای منظور و معانی مختلفی است نه اینکه اگر نسخه ای «است» را «هست» نوشته اند در پاورقی متذکر شود».<sup>۲</sup>

اینکه اختلافاتی از لون «هست» و «است» را ایشان ننموده اند، بجای خود، و بنابر ضرورت تصحیح درست؛ ولیکن از سر تا پای متن با توجه به مقابله کردن با پنج نسخه هیچگونه نسخه

(۱) اقرّب الطرق ۷۶.

(۲) ایضاً ۸۴.

بدلی ندیدیم!

از سوی دیگر می‌دانیم که متن مترجم سید علی همدانی از اصول عشره را — که معروف به رساله ده قاعده است — سالها پیش در ۱۳۳۷ خورشیدی آقای مار یژان موله از روی چندین نسخه تصحیح کرده و با مقدمه‌ای محققانه به زبان فرانسوی در جلد ششم «فرهنگ ایران زمین»<sup>۳</sup> به چاپ رسانیده است.

آقای محسنی در مقدمه خود از این چاپ یادی نکرده‌اند! ولی در پایان خطبه رساله<sup>۴</sup> نوشته‌اند که: «این خطبه مبارکه شریفه در متن رساله اقرب الطرق الی الله بیان نشده است و در نسخه خطی ترجمه حضرت مولانا سید علی همدانی هم نیست لکن در چاپی ملاحظه شد» و ظاهراً مراد ایشان از نسخه چاپی، همین چاپ «موله» باید باشد؛ زیرا همان اشتباهی را که «موله» در خواندن این شعر کرده:

گر بمیری ز خود، بقایانی      ورکشی ز حمتی، عطایانی

ایشان نیز مرتکب شده‌اند!<sup>۵</sup> در حالیکه روشن است که قافیه «یابی» است نه «یانی».

## \*\*\*نجم کبری

احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله خیوقی خوارزمی، مشهور به

(۳) صفحات ۳۸-۶۶.

(۴) صفحه ۸۹.

(۵) رک: فرهنگ ایران زمین ج ۷ ص ۵۴، قیاس کنید با اقرب الطرق ۹۰.

نجم الدین کبری و ملقب به ابوالجناب، طامه الکبری، شیخ ولی تراش، و شیخ کبیر<sup>۶</sup> به سال ۵۴۰ هجری در شهر خِیَوَه از بلاد خوارزم به دنیا آمد.

گفته اند در عنفوان شباب به تحصیل علم و آداب و کشف اسرار کتاب پرداخت، و به غرض سلوک مراتب کمال به مصرفت و در آنجا محضر گرم روز بهان وزان مصری را دریافت.<sup>۷</sup> به دستور همو به ریاضت پرداخت و خلوت اختیار کرد تا ابواب فتوحات غیبی بر وی گشوده شد.

بعد از آن به اجازت روز بهان به تبریز رفت، و در خانقاه زاهده در مجالس درس ابومنصور محمد بن اسعد بن محمد حفده حاضر می شد. در مجلس درس همو بود که نظر معنوی روح جویان دقایق ربانی بابا فرج او را بخود جذب کرد، و نجم کبری بسوی او رفت. بابا فرج او را به تحصیل مراقبه آشنا کرد، و بر اثر آشنایی با بابا فرج، مجالس درس ابومنصور محمد بن اسعد حفده را ترک گفت و در پی پیری کامل برآمد تا به عمار یاسر رسید، و مرید او شد و به دستور او به ریاضت و مجاهدت پرداخت.

بعد از رسیدن به مکاشفات و تحصیل مشاهدات، به اجازت عمار یاسر چندی به خدمت اسماعیل قصری پرداخت و خرقة تبرک

(۶) وجه تسمیه این القاب را در جواهر الاسرار ۱۱۲-۱۱۳ بنگرید.

(۷) آنکه نوشته اند: «به زیارت شیخ روز بهان بقلی شیرازی متوفی ۶۰۶ شتافت» (مقدمه السائر

الحائر ص ۷) درست نیست. آقای مسعود قاسمی میان روز بهان بقلی و روز بهان کبیر را ممتاز نکرده و مرتکب اشتباه مزبور شده است. رجوع شود به عبر العاشقین، مقدمه دکتر محمد معین، صفحه ۳.

از دست وی پوشید، و سپس به خوارزم رفت و به ارشاد مریدان پرداخت.<sup>۸</sup> بنابر قول حمدالله مستوفی در مدت عمر دوازده کس را به مریدی قبول کرد و هر دوازده را به مدارج عالی عرفان راهنمون شد.<sup>۹</sup>

آورده اند که: «چنگیزخان پیش شیخ نجم الدین کبری [کس] فرستاد که فرموده ام که در خوارزم قتل عام کنند از او بیرون آی تا کشته نشوی. شیخ جواب داد که هفتاد سال، در زمان خوشی، با خوارزمیان مصاحب بوده ام، در وقت ناخوشی از ایشان تخلف کردن بی مروتی باشد»<sup>۱۰</sup>. این سخن نجم کبری را یاقوت حموی بسیار ستایش کرده، و در یکی از نامه هایش از عظمت نجم الدین کبری و مقبولیت سخن وی با کمال حرمت یاد کرده است.<sup>۱۱</sup>

باری نجم الدین کبری در روز گرفتاری مردم خوارزم آنان را وا نگذاشت و در فتنه مغول به سال ۶۱۸ هجری به شهادت رسید<sup>۱۲</sup> در کیفیت شهادت او نیز رمان گونه ای نوشته اند و در آن ادعا کرده اند که به اشارت خواجه نصیرالدین طوسی بقتل رسیده است.<sup>۱۳</sup>

(۸) رک: سلسلة الأولیاء ۴۸، جواهر الاسرار ۱۱۲-۱۱۳.

(۹) تاریخ گزیده ۶۶۹. از آن جمله اند: مجدالدین بغدادی، سعدالدین حموی، رضی الدین علی لالا، سیف الدین باخرزی، نجم دایه، جمال الدین گیلی، جلال الدین بهاء ولد.

(۱۰) ایضاً ۶۶۹.

(۱۱) نمی دانم در کجا خوانده ام شاید در مقدمه معجم البلدان.

(۱۲) نفحات الانس ۴۲۳.

(۱۳) رک: تصوف و ادبیات تصوف ۴۴۱.

بهر حال در شرح حال نجم کبری تحقیقاتی شده، و در مقدمات رسایل او آورده شده است. و نیز در کتب رجال عصری و متأخر از او بتفصیل یاد شده است، ولیکن آنچه لازم می نماید که درباره نجم کبری صورت پذیرد، اینست که اولاً باید آثار فارسی و تازی این عارف بزرگوار تصحیح و تدوین شود، و ترجمه هایی که از مؤلفات عربی او بوسیله متأخران شده است، بچاپ برسد، و سپس آن تحقیقی جامع در زمینه آراء و عقاید و اصحاب و احوال وی بانجام برسد.

### \*\*\* رسالة الاصول العشرة

یکی از آثار ارزنده نجم کبری — که در طول تاریخ تصوف بسیار مورد توجه بوده — رسالة است مختصر و پر مطلب، به نام الاصول العشرة.

رسالة مزبور را نسخ و فهرست نگاران نسخ خطی و برخی از تذکره نویسان به نامهای رسالة الطرق، رسالة الطالب الحق، اقرب الطرق الى الله، رسالة طریقت نامه و رساله در بیان طریق شطرنیز خوانده اند<sup>۱۴</sup>. به نظر نگارنده اسم نخستین و یا عنوانی که مؤلف بر این رساله گذارده بوده، «الاصول العشرة» است. سید علی همدانی در ترجمه متصرفانه خود از این رساله، نام «رسالة ده قاعده» را اختیار کرده که ترجمه پارسی همان «الاصول العشرة» است. نیز

وجود نسخی از شرح عربی این رساله — که به نام «عرائس الاصول فی شرح الاصول» نامیده شده — دلیلی است استوار، بر اینکه نام اصلی رساله مزبور «الاصول العشرة» بوده است. از سوی دیگر در نامهای دیگری — که متأخر می نماید — مانند اقرب الطرق الی الله، بنوعی بر کشیدن طریقت و راه مسلوکه مؤلف محسوس است، و این طرز فکر از پیری آگاه چونان نجم کبری غریب می نماید.

بهر حال من بنده می پندارم که نام منتخب این رساله از سوی مؤلف «رساله الاصول العشرة» بوده است نه اقرب الطرق الی الله و...، ولیکن آنان که الاصول العشرة و رساله در طریق وصول بحق<sup>۱۵</sup>، و رساله در طریقه شطاریه را<sup>۱۶</sup> سه مؤلفه مستقل و جداگانه بر شمرده اند، درست نیست؛ زیرا همانطور که مذکور شد، رساله الاصول العشرة را متأخران به دو نام دیگر یعنی رساله در طریقه شطاریه و رساله در طریق وصول بحق نیز خوانده اند.

### ## تراجم و شرح الاصول العشرة

همچنانکه یاد کردیم اصول عشره با آنکه رساله ایست موجز، ولیکن مبین دقیقترین نکات عرفان اسلامی — بر مبنای طریقت کبرویه — است. بهمین دلیل رساله مزبور بعد از قرن هفتم هجری،

(۱۵) تذکره اقطاب او یسی ج ۳ ص ۲۳۲، اقرب الطرق ۷۱.

(۱۶) السائر الحائر ۱۱.

همواره مورد اقبال مشایخ، سالکان و طالبان عرفان و تصوف قرار گرفته، و بارها به فارسی و عربی و ترکی ترجمه و شرح شده؛ از آن جمله است:

شرحی به عربی به نام «عرائس الاصول فی شرح الاصول» از شارحی ناشناس که به دستور محی الدین ابن نقطاجی الاصول العشرة را به تازی شرح کرده است.<sup>۱۷</sup>

اسماعیل حقی بروسی رساله الاصول العشرة را به ترکی ترجمه کرده، و هم شرحی به ترکی بر آن ساخته و پرداخته است. از این شرح دو نسخه به شماره (۱۴۱۳) و (۴۱۱) در کتابخانه های عاطف آفندی و نادرپاشا محفوظ است.<sup>۱۸</sup>

امیر سید علی همدانی (متوفی ۷۸۶) خلیفه بنام و معروف علاء الدوله سمنانی، الاصول العشرة را به نام رساله ده قاعده به پارسی ترجمه کرده است. ترجمه همدانی از رساله مزبور از دست تراجم متصرفانه است و مختصرتر از متن عربی الاصول العشرة؛ بطوریکه برخی از فهرست نگاران «رساله ده قاعده» را از تألیفات سید علی همدانی بر شمرده اند.

ترجمه و شرح دیگری به فارسی از این رساله به ما رسیده است از کمال الدین حسین خوارزمی، عارف مشهور نیمه اول قرن نهم هجری. همچنانکه در مقدمه شرح فصوص الحکم خوارزمی نوشته ام،

(۱۷) کشف الظنون، ستون ۸۹۰.

(۱۸) ذبیح ۴۶۲.

تاکنون همه آثار کمال‌الدین حسین خوارزمی شناسایی نشده، و غریب نمی‌نماید اگر از این عارف محقق پُرکار در آتیه رسالات و مؤلفات دیگری نیز بدست آید.

باری این اثر تازه‌یاب کمال‌الدین حسین خوارزمی به وسیله آقای محسنی به نام «شرح...» بعد از متن رساله ده قاعده همدانی به عنوان «اقرّب الطرق الی الله» بچاپ رسیده است، ولی اگر خواننده ارجمند شرح خوارزمی را بر الاصول العشرة با متن عربی آن رساله قیاس کند، با ما همداستان خواهد شد در اینکه: خوارزمی الاصول العشرة نجم کبری را ترجمه گونه‌ای کرده است توأم با شرحی آمیخته از شعر و نثر، آنچنانکه شیوه معمول او بوده است.

ترجمه‌ها و شروح اصول عشره منحصر به شروح و تراجم فوق نیست بلکه ترجمه و شرحی دیگر از این رساله در آغاز سده دهم هجری به فارسی بوسیله رضی‌الدین عبدالغفور لاری صورت پذیرفته که ذیلاً به آن توجه می‌دهیم.

### ## عبدالغفور لاری

او یکی از عارفان مشهور و بنام اواخر قرن نهم و اوایل سده دهم هجریست، ملقب به رضی‌الدین، و در اصل از مردمان «لار» بوده که شهریست از شهرهای فارس<sup>۱۹</sup>. در جوانی به غرض تحصیل به دارالسلطنه هرات می‌رود، و در آنجا در سلک اصحاب عبدالرحمن

جامی در می‌آید، و از حمایت سلطان حسین بایقرا برخوردار می‌گردد.

علی واعظ کاشفی - که شاگرد و هم‌چنان منبع اصلی احوال و اقوال عبدالغفور لاری است - می‌نویسد که رضی الدین: «از اولاد سعد عبادہ رضی اللہ عنہ بوده‌اند که از کبار انصار است و مهتر قبیلہ خزرچ. و خدمت مولوی از اجلہ تلامذہ و اصحاب حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سرہ بودند، و در همه اصناف علوم عقلی و نقلی یگانه زمان و فرزانه دوران»<sup>۲۰</sup>. عبدالغفور صبح یک شنبه پنجم شعبان از سال ۹۱۲ هجری در هرات فوت شده است و در تاریخ وفات او این قطعه را نظم کرده‌اند:

چو شد عبدالغفور آن کامل عصر      بعقبی غرقه در یای غفران  
سرآمد روزگاردین و دانش      فرو رفت آفتاب علم و عرفان  
چو خواهی روز و ماه و سال عمرش      بگو یکشنبه پنجم ز شعبان<sup>۲۱</sup>

لاری را تألیفات زیادی است که برخی شناسایی شده و بچاپ رسیده، و برخی دیگر ناشناخته مانده است. محقق روان شاد آقای بشیر هروی سالها قبل در پی آن بود که رساله‌ای در شرح احوال و اقوال و آثار لاری بچاپ برساند، نمی‌دانم که توفیق انجام آن را بدست آورد یا نه. باری آثار شناخته شده او عبارتند از:

(۲۰) رشحات عین الحیات ج ۱ ص ۲۸۶

(۲۱) ایضاً ص ۳۰۲، نیز رک: با برنامه ۲۸۵، سفینه الاولیاء ۸۴، تاریخ ادبیات براون ج ۳ ص ۶۷۱.

### (۱) تکمله حواشی نفحات الانس

لاری بنابر خواهش فرزند جامی نفحات الانس را حاشیه زده، و ضمن آن اقوال و سخنان مشایخ را — که در نفحات آمده — شرح کرده است، و در پایان آن تکمله ای در شرح احوال و آثار مرشد خود — یعنی جامی — نوشته است که از مهمترین منابع در حالات و مؤلفات جامی شناخته شده است. این اثر لاری را آقای بشیر هروی به سال ۱۳۴۳ در کابل به چاپ رسانیده است.

### (۲) شرح درة فاخرة

اثر دیگری که از لاری باقی مانده، شرحی است بر الدرة الفاخرة جامی. این شرح حاوی دقایقی است در زمینه مذهب صوفیه و متکلمین و حکماء متقدمین. شرح مزبور را آقایان نیکولاهیر و علی موسوی بهبهانی بانضمام متن الدرة الفاخرة به سال ۱۳۵۸ در تهران به چاپ رسانیده اند.

### (۳) حاشیه بر الفوائد الضیائية

این اثر لاری نیز حواشی متفرقی است که بر فواید ضیائية جامی نوشته است. برو کلمان در تاریخ ادبیات عرب از این شرح یاد کرده است.<sup>۲۲</sup>

#### (۴) ترجمه و شرح الاصول العشرة

همانطور که مذکور شد، یکی از تراجم و شروح ارزشمند و پخته و استوار الاصول العشرة، ترجمه و شرحی است که بوسیله عبدالغفور لاری صورت پذیرفته است.

خواننده ارجمند بعد از مطالعه این ترجمه و شرح، اگر به تتبع ترجمه و شرح خوارزمی نیز پردازد، در می یابد که شرح لاری — از این جهت که حاوی مطالبی است دقیق، و متضمن آراء و عقاید وحدت الوجودیها — از ترجمه و شرح خوارزمی استوارتر است و همچنان منجزتر.

نیز به خاطر اینکه لاری متن عربی رساله را آورده، ارزش شرحش را فزونی بخشیده است. از سوی دیگر ترجمه لاری، از جمله تراجم بسیار دقیق، و متن مترجم مطابق متن عربی است. در شرح رساله نیز از آراء و عقاید شیخ اکبر ابن عربی و صدرالدین قونوی بسیار بهره برده، و این نیز بر پختگی این شرح افزوده است بطوریکه می توان گفت که شرح لاری از جمله شروحیست تطبیقی بر الاصول العشرة خیوقی.

#### \*\* توصیف نسخه ها و شیوه کار مصحح

از ترجمه و شرح لاری دو نسخه موجود است به قرار زیر:

(۱) نسخه دیوان هند (=هن)

این نسخه به شماره ۶۷۰ Loth کتابخانه اداره هند در لندن

محفوظ است به خط نسخ هفده سطری، دارای ۱۸ برگ.

(۲) نسخه مجلس (جمع)

نسخه مزبور در کتابخانه مجلس شورای اسلامی - تهران - به شماره ۴۸۶۸ نگاهداری می شود. این نسخه به خط نستعلیق درشت هفده سطری کتابت شده، و دارای ۱۷ برگ است. نسخه مزبور بسیار پر غلط است و افتادگیهای آن نیز کمتر از اغلاط آن نیست.

مصحح به دلیل اکمل بودن و اصح بودن، نسخه دیوان هند را اساس قرار داد و از نسخه مجلس بعنوان نسخه دوم استفاده کرد. ارقامی که بین [ ] در متن رساله دیده می شود، نماینده روی و پشت نسخه دیوان هند است، و تعلیقات رساله نیز بر مبنای همین ارقام نموده شده است. علامت سه ستاره (\*\*\*) که در داخل متن رساله مشاهده می شود وجه امتیاز و حد فارق میان ترجمه فارسی اصول عشره و شرح آن است.

در پایان از خواهرم خانم نجیبه مایل هروی تشکر می کنم که بر اثر تقاضای بنده عکسی از نسخه دیوان هند برایم تهیه کردند. و از همکار ارجمندم آقای حسین مفید سپاسگزارم بخاطر اینکه در چاپ این رساله به اینصورت مدد کردند. والحمدلله اولاً و آخراً.

نجیب مایل هروی

۱۳۶۲-۱۱-۳

في هذا الكتاب الشريف الذي هو  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والقلوب  
 واللام على محمد الهادي والطرق المتداد وعلى آله وصحبه السالكين سلك  
 الرضا كويد غير خفية قليل البضاعة وخفية عديم الاستطاعة بعد  
 الغفيرة لا يرى فيه انوار جند استدرت وجهه وشرح رسالته كه فدفق  
 صفاء قطبا رباب وما يفتح الاكبر ابو الجنا بسم الكبري فقينا الله تعالى  
 اسم ولا حرام من جزيل به در زمان طرقت شطرا من شدة ودر معني  
 شرح كل كلمة من كلامه جامعة صاحب اوتيت جوامع الكلم كشته جاذب طرقت  
 را جيك چيز باز آورده و تفسير از ان بموت فرموده تصديقي بنو صلي و چند  
 مناسبه غير بود اما چون بعضي مخاديم سلمه الله و انعام كه ايمان را  
 بفقر الشافعي است و فقر را بايمان اخطاي است دعا نمودند كه عجب  
 فرمود ايمان اين كتابي كرد و از محتويات بطريق مطلق العدم اسرار  
 من بعد از محمد اصل در شرح ان نوشته اند و اين مرسوم كشت  
 بين المرحوم والشرح نامني باشد از فضل ربنا لا تولى ان ايسنا  
 او اخطا با حله الشيخ قدس الله تعالى سره الطريق الى الله تعالى بعد  
 انفس الجلا بقرعني را هما بسوي خدا بياي بشارة انفس و لا يبق

در كتاب  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله  
 والقلوب واللام على محمد الهادي  
 والطرق المتداد وعلى آله وصحبه  
 السالكين سلك الرضا كويد غير  
 خفية قليل البضاعة وخفية عديم  
 الاستطاعة بعد الغفيرة لا يرى فيه  
 انوار جند استدرت وجهه وشرح  
 رسالته كه فدفق صفاء قطبا رباب  
 وما يفتح الاكبر ابو الجنا بسم  
 الكبري فقينا الله تعالى اسم ولا  
 حرام من جزيل به در زمان طرقت  
 شطرا من شدة ودر معني شرح كل  
 كلمة من كلامه جامعة صاحب  
 اوتيت جوامع الكلم كشته جاذب  
 طرقت را جيك چيز باز آورده  
 و تفسير از ان بموت فرموده تصديقي  
 بنو صلي و چند مناسبه غير بود  
 اما چون بعضي مخاديم سلمه الله  
 و انعام كه ايمان را بفقر الشافعي  
 است و فقر را بايمان اخطاي است دعا  
 نمودند كه عجب فرمود ايمان اين  
 كتابي كرد و از محتويات بطريق  
 مطلق العدم اسرار من بعد از محمد  
 اصل در شرح ان نوشته اند و اين  
 مرسوم كشت بين المرحوم والشرح  
 نامني باشد از فضل ربنا لا تولى  
 انفس الجلا بقرعني را هما بسوي  
 خدا بياي بشارة انفس و لا يبق

بشناسند مرا پس خلق مرا آفریدیم تا شناختند شوم و انبیا، انبیاء و اهل بیت  
 و اولاد است بطریق مقصد و مقصود از راه نمودن بمقصد حق است بجانیه  
 پس آنکه راه بمقصد اند و نمودن بخیر که آنکی که راه بجهل و نمودن و نمودن  
 راه رفتن نمود ایمان و معرفت مذکور است پس آنکه او را این دولت میر  
 فندی و خست و است و نمودن حق او شتر نکشت فایده تر شد بخواه  
 فهم کن که نمودن ایمان و نمودن و است و نمودن نام نهادن اختیار  
 پیدا شود بخیر فهم کنی راه راست

بایق و السلام علی تابع



مرکز تحقیقات کتب و نشر اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم  
 فی چندین بار و احسن و زیاده  
 ۱۳۰۴

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام  
 على محمد وآله الطيبين الطاهرين وآله وصحبه السالكين ملك الرشا  
 ما بعد كويد فقير قليل البضاء وحقر عديم الاستطاعة حضور اللام  
 كه ان كره جنت در ترجمه شرح رساله كه قدوة المحاب صفا و قطب  
 ارباب و قال الشيخ الكبر ابو الجباب نعم البكري قدنا الله بركة و لا عونا  
 من جمل بره در بيان طريق شفا نوشته و در معنى شرح از كمال كلمات  
 جامع صاحب اوقيت جامع الكلم كشته به آن طريق را پيك چيز باز نود  
 و تعبير از ان بموت فرموده نصدي ان شغل هر چند مناسب نمى بود  
 اما چون بعضى نماز بيم سلامت و ايقام كه ايشان را بفقير انفاقت  
 و فقير را بپيشان اخلاصى استمداد نمودن بموجب فرموده ايشان اين

لكن

وانا عرف فیہ یعنی حقیقت و نور ایمان لازم است شوق و ذوق  
 و من درویش و رفته ام و از تمه سخن است اینکه حقیقت الحق  
 شوق و فوق کله و شوق مشتاقان بهره ایت از شوق او همانا  
 که ان دریافت بیط و جد اینست معرفتی که غایت و حکمت از بین  
 خلق افتاده در حدیث قدسی گنت که انخفا فاجبت ان اعرف  
 مخلوق الخلق لاعرف یعنی من کج نهانی بودم دوست داشتم که بشناس  
 مرا بس خلق را افزودیم تا شناخته شوم و این را انبیا و ارشاد اولیا  
 ولایت تطبیق مقصد و مقصود از راه نمودن بمقصد رفتن  
 بجانب او پس اگر راه بمقصد داند و نزود بمتر لا کسی است که راه بمکذا  
 و نزود و ثمره راه رفتن نور ایمان و معرفت مذکوره است پس اگر او را  
 این دولت میرشد درخت ولایت و نبوت در حق او متر شکست  
 قال قدس سره فافهم تر شد ترجمه یعنی فهم کن که نور ایمان و ثمره  
 ولایت و نبوت از مردن اختتامی پیدا شود و چون فهم بیکنی راه

راست یافستی والسلام

علی مانع الهدی

ممت تمام



# شرح الاصول العشرة

(متن)

## [دیباچه شارح]

بسم الله الرحمن الرحيم  
وبه نستعين<sup>۱</sup>

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و  
الصلاة والسلام على محمد الهادي لطرق<sup>۲</sup> السداد وعلى آله و  
صحابه السالکین مسلک الرشاد. *موسسه ترجمه فارسی*  
گوید فقیر حقیر قلیل البضاعة و حقیر عديم الاستطاعة عبد  
الغفور لاری، که این کلمه ای چند است در ترجمه و شرح رساله ای  
که قدوة اصحاب صفا و قطب ارباب وفا الشيخ الكبير ابوالجناب  
نجم الدين الكبرى<sup>۳</sup> — قدسنا الله تعالى بسرّه و لاحرمان من جزیل  
برّه — در بیان طریقت سُطّار نوشته، و در معنی شرح کلمه ای از  
کلمات جامعه صاحب «اوتیت جوامع الکلم» گشته؛ چه آن

---

(۱) نج: «وبه ...» نبود.

(۲) مج: لطریق.

(۳) هن، مج: نجم الكبرى.

طریقه<sup>۴</sup> را به یک چیز باز آورده، و تعبیر از آن به موت فرموده. تصدی این شغل هر چند مناسب فقیر نبود، اما چون بعضی مخادیم — سلمهم<sup>۵</sup> الله و ابقاهم — که ایشان را به فقیر التفاوتی است و فقیر را به ایشان اخلاصی، استدعا نمودند، که به<sup>۶</sup> موجب فرموده ایشان این گستاخی کرد، و آن سخنانی که بطریق مطالعه یا سماع حاصل شده بود،<sup>۷</sup> بعد از ترجمه اصل در شرح آن نوشته آمد و دایره ای موسوم گشت بین الترجمة و الشرح، تا مبنی باشد از فضل «ربنا لا تواخذنا ان نسینا أو أخطأنا»<sup>۸</sup>.



مرکز تحقیقات کتب و نشر اسلامی

(۴) مع: طریق.

(۵) مع: سلمه.

(۶) هن: به.

(۷) هن: «بود» نبود.

(۸) قرآن ۲/۲۷۶.

### [مقدمة المؤلف]

قال الشيخ - قدس الله تعالى سره -: الطرق الى الله تعالى بعدد انفس الخلائق.  
يعنى : راهها بسوى خدای تعالى به شماره انفس خلائق است.



[۱- الف] همانا مراد کثرت و بی نهایتی راه است<sup>۹</sup>، و اگرچه از سه نوع بیرون نیست. و مراد به بی نهایتی بحسب مراتب است. و اگر در این سخن تردیدی افتد، این مثال را ملاحظه نمای. مثلاً نماز که یکی از اعمال ظاهری است<sup>۱۰</sup>، یک رکن آن قرائت است، و در آن مراتب بسیار متصور است:

مرتبه اول راست آوردن قرائت است به زبانی که قرآن به آن منزل شده<sup>۱۱</sup>، و عدم آن.

و مرتبه دوم ملاحظه معنی قرآن است<sup>۱۲</sup> و عدم آن، و تفاوت

---

(۹) مع: «است» نبود.

(۱۰) مع: یکیت از اعمال ظاهری.

(۱۱) مع: به آن زبان منزل شده.

(۱۲) مع: «است» نبود.

میان معنی ظاهری و باطنی و مراتبی که در معنی باطنی متصور است.

و مرتبه سیم ملاحظه مقرر علیه و عدم آن و درجات آن.  
و مرتبه چهارم خضوع و خشوع و درجات آن.  
و پنجم مصادقه اوقات و احوالی که سرایت کند در درجه قرائت<sup>۱۳</sup>. چون حال رکنی معلوم شد، قیاس توان کرد بر این، سایر ارکان نماز و سایر اعمال ظاهری و باطنی.

و طریقنا الذی نشرع فی شرحه أقرب الطرق الی الله تعالی و أوضحها و أرشدھا.  
یعنی: راه مسلوکه ما که شروع می کنیم در شرح آن، نزدیک تر و بسامان تر است.

\*\*\*

اما آنکه نزدیک تر است بتأثیر آنست که زود به مقصد توان رسید. و از این است که روندگان این راه را طایران گویند.  
و آنکه روشن تر است به سبب آنست که تباشیر صبح ازل در بدایت حال ظاهر شود. از اینجاست که گاهی در ابتداء شغل مرتبه وصول دست دهد.

و آنکه این راه مقصد اقصی است و رونده این راه ابدالاً بدین در ترقی است آنست<sup>۱۴</sup> که سیر او [۱-ب] منقطع نشود بخلاف سیر به آن دو طریق که به موت طبیعی منقطع شود.

(۱۳) هن: درجه فوات.

(۱۴) میج: «آنست» نبود.

و آنکه بسامان تر است به سبب<sup>۱۵</sup> آنست که رونده این راه از تفرقه دور است و به جمعیت نزدیک. و به حکم «انا صاحبک فی السفر»، صاحب این سفر ضابط امور اوست که آن را سرانجام دهد.

وذلك لان الطرق مع كثرة عددها محصورة في ثلاثة انواع<sup>۱۶</sup>.  
یعنی: اینکه طریق ما نزدیک تر و روشن تر و بسامان تر است، از برای اینست که طرق — با آنکه شماره آن بسیار است — بیرون از سه نوع نیست. و چون حقیقت انواع معلوم شود، نسبت بر این وجه ظاهر گردد.

احدها طریق ارباب المعاملات بكثرة الصوم والصلاة وتلاوة القرآن والحج<sup>۱۷</sup> و الجهاد وغيرها من الاعمال الظاهرة؛ وهو طريق الاخيار، فالواصلون بهذا الطريق في الزمان الطويل اقل من القليل.  
یعنی: یکی از انواع روش ارباب معامله<sup>۱۸</sup> آنست که ملحوظ ایشان داد و ستد است به بسیاری روزه و نماز و خواندن قرآن و زیارت خانه و کارزار با کفار و غیر اینها از اعمال که در ظاهر بدن پیدا شود. و این راه اخیار است، و رسیدگان به این راه با وجود زمان دراز کمتر از کم اند.

\*\*\*

(۱۵) مع: «به سبب» نبود.

(۱۶) مع: ثلاث انواع.

(۱۷) مع: «والحج» نبود.

(۱۸) مع: معاملات.

یعنی: سالکان این راه کم رسند به مقصود اصلی؛ چه این راه معامله — که اعمال ظاهری است — به حیات صوری رود. چنانچه اکابر به آن تصریح نموده اند.

و آنکه گاهی رسند بنابراین تواند بود که به اعمال ظاهره طهارت ظاهر وجود گیرد، و طهارت ظاهر سرایت کند در باطن. [۲- الف] چنانکه حال باطن سرایت می کند در ظاهر. و طهارت باطن موجب جلاء آینه باطن شود<sup>۱۹</sup> و تواند که جلاء به مرتبه ای انجامد که مجلاء مقصود حقیقی گردد.

و ثانیاً طریق ارباب المجاهدات<sup>۲۰</sup> و الرياضات فی تبدیل الاخلاق و تزکیة النفس و تصفیة القلب و تجلیة الروح و السعی فیما یتعلق بعمارة الباطن، و هو طریق الأبرار، فالواصلون بهذا الطريق اکثر من ذلک الفريق، لکن وجود ذلک من النوا در کما سأل ابن منصور عن ابراهیم الخواص فی أئی مقام تروض نفسک؟ قال اروض نفسی فی مقام التوکل منذ ثلاثین سنة، فقال افنیت عمرک فی عمارة الباطن فاین أنت من الفناء فی الله.

یعنی<sup>۲۱</sup>: دوم از آن انواع روش ارباب مجاهدت است و ریاضت در تبدیل اخلاق سیئه به حسنه، و تزکیه نفس از آلایش، و تصفیه دل از کدورات، و جلاء از زنگ کثرت، و کوشش در آنچه تعلق به باطن دارد. و این راه ابرار است، و رسیدگان به این راه بیشتراند از رسیدگان به راه گذشته<sup>۲۲</sup>؛ اما نادراند. چنانکه ابن

(۱۹) میج: عبارات «این تواند بود... شود» نبود.

(۲۰) میج: المجاهدة.

(۲۱) میج: در همه جا «ترجمه».

(۲۲) میج: و رسیدگان براه گذشته.

منصور از ابراهیم خواص پرسید که: در چه مقام نفس را ریاضت می‌فرمائی؟ گفت: سی سال است که نفس را ریاضت می‌دهم در مقام توکل. ابن‌منصور گفت که: عمر خود را فانی ساختی در عمارت باطن، و دور افتادی از فانی شدن در خدای.

\*\*\*

مجاهده داشتنِ نفس است بر مشقتهای بدنی که در مزاج سستی پیدا کند.

و ریاضت نزدیک بیشتر مشایخ — قدس الله تعالی ارواحهم — بیرون آمدن است [۲-ب] از طبع نفس.

و شیخ محیی الدین — قدس الله سره — فرموده که: بیرون آمدن از طبع نفس صحیح نیست؛ زیرا که مستلزم آنست که نفس نفس نماند. و فرموده که ریاضت تهذیب اخلاق است و رام ساختن نفس از سرکشی، و تقیید او به اندازه شرع خلق صفتی است محکم شده در نفس، که به آن کاری آسان شود. پس آن کار اگر پسندیده باشد آن را خلق نیکو گویند، و اگر ناپسندیده باشد آن را خلق بد گویند.

و تبدیل اخلاق ذمیمه اگرچه واجب است ولکن<sup>۲۳</sup> آن را مطمح نظر ساختن موجب دور افتادن است از جناب خداوندی؛ و حق را مطمح نظر ساختن، و طلب استهلاک در او کردن<sup>۲۴</sup> با وجود قرب به جناب او متضمن تبدیل اخلاق است بی کلفت مجاهدت و

(۲۳) مع: «ولکن» نبود.

(۲۴) مع: «کردن» نبود.

ریاضت. چنانچه در این کتاب اشارت به آن رفته.  
و اصلان<sup>۲۵</sup> بطریق مجاهدت و ریاضت بیشتراند از اصلان  
بطریق معامله؛ چه ایشان تربیت باطن کنند، پس به تخلیه  
نزدیک تر باشند؛ اما آنکه کم رسند بنابر آنست که این راه به جنت  
صفات رود.

و ثالثها طریق السَّائِرِينَ إِلَى اللَّهِ وَالْقَائِرِينَ بِاللَّهِ، وَهُوَ طَرِيقُ الشُّطَارِ مِنَ أَهْلِ  
الْمَحَبَّةِ السَّالِكِينَ بِالْجُذْبَةِ، فَالْوَاصِلُونَ مِنْهُمْ فِي الْبَدَايَاتِ أَكْثَرُ مِنْ غَيْرِهِمْ  
فِي النِّهَايَاتِ.

یعنی: سیم از آن انواع روشِ روندگان بسوی خدای است و  
پرندگان به جانب او، به قوت الهی نه به حول و قوت خود. و این راه  
شوخان و بی باکان است که محبت برایشان مستولی است و به  
کشش می روند. و اصلان این طایفه در بدایت حال بیشتراند از  
اصلان بغیر این طریق در نهایت.

\*\*\*

یعنی: وصول در ابتداء این طریق [۳- الف] بیشتر است از وصول  
در انتهاء آن دو طریق گذشته. چون حال ابتدا این باشد وصول در  
وسط بیشتر باشد.

مقصود از این سخن ترجیح این طریق است بر آن دو طریق،  
برای ترغیب.

سیر انتقال است از فعلی به فعلی یا از ترکی به ترکی، یا از

فعلی به ترکی یا از ترکی به فعلی، یا از حالی به حالی، یا از مقامی به مقامی، یا از حالی به مقامی یا <sup>۲۶</sup> از مقامی به حالی، یا از تجلی به تجلی.

و مراد به سیر الی الله آنست که در این حرکت منظور و مقصود حق سبحانه باشد و بس. و از اینجا است که سایر به این سیر را سایر الی الله گویند.

فهذا <sup>۲۷</sup> الطريق المختار مبنی علی الموت بالارادة. قال علیه الصلاة والسلام: موتوا قبل ان تموتوا.

یعنی: این راه که اختیار <sup>۲۸</sup> کرده ایم بنای آن بر موت با اختیار است. چنانچه در حدیث به آن اشارت است که فرموده: «بمیرید پیش از آنکه بمیرید» <sup>۲۹</sup>.

یعنی: پیش از موت طبیعی که مفارقت روح است از کالبد، جدا شوید از مرادات و مأنوسات که از ابتداء خلقت تا غایت در شما متمکن گشته. و مراد حق را بر مراد خود اختیار کنید که نتیجه این مردن حیات حقیقی است. در حدیث است که روزی امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق — رضی الله تعالی عنه — می گذشت، حضرت رسالت — صلی الله علیه و سلم — فرمود که: اگر کسی

(۲۶) هن: از حالی به یا.

(۲۷) مع: قال قلّس سرّه + فهذا.

(۲۸) هن: راه اختیار.

(۲۹) مع: بمیرانند.

خواهد که مرده را ببند نظر کند به این شخص. هر آن کس که به موت طبیعی بمیرد نه به موت ارادی، در حق او این وعید صادق آید که: «و یل لمن انتبه بعد الموت». یعنی: وای بر آن کس که بعد از مردن آگاه شود.

بعضی گفته اند که: در موت اضطراری [۳-ب] روح متعلق شود به بدنی مانند این بدن. و آن بدن را هیچ جرمی حایل نمی باشد.<sup>۳۰</sup> و مراد به مردن اختیاری آنست که به ترک مرادات طبیعی چنان شود که روح متعلق به آن بدن شود. و آن بدن را رفتاری است و شخص را در آن عروجی. و رفتار آن بدن منقطع می شود در زمانی که ناپیدا گردد در قوس عروج.

و هو<sup>۳۱</sup> محصور فی عشرة اصول. که پیوسته در متن است.

یعنی: مردن به ارادت بیرون نیست از ده اصل، که چون آن ده وجود گیرد مردن به ارادت بکمال وجود گیرد.

\*\*\*

اگر کسی پرسد که: مشایخ — قدس الله اسرارهم — گفته اند که طریق مبتنی<sup>۳۲</sup> است بر هزار مقام یا بیشتر یا کمتر، و هیچ کس قایل نشده به ده.

(۳۰) مع: نمی شود.

(۳۱) مع: قال قدس سره + و هو.

(۳۲) مع: منبئ.

جواب آنست که طریق موت غیر آن طریقی است که مشایخ  
مبتنی بر آن داشته‌اند، با آنکه جمیع مقامات مندرج است در این  
ده. «فتلک عشرة كاملة»<sup>۳۳</sup>



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

## الأصل الأول

### فی التوبة<sup>٣٤</sup>

أولها التوبة، وهو الرجوع الى الله تعالى بالارادة كما ان الموت رجوع بغير الارادة لقوله تعالى «ارجعني الى ربك<sup>٣٥</sup>» وهي الخروج عن الذنوب كلها والذنوب ما يحجبك عن الله تعالى من مراتب الدنيا والآخرة، فالواجب على الطالب الخروج عن كل مطلوب سواء حتى الوجود كما قيل: وجودك ذنب لا يقاس به ذنب.

يعنى: اصل أول توبه است، وتوبه رجوع است به الله تعالى بارادت. چنانکه به موت طبیعی رجوع است به اوبی ارادت. چنانچه مأمور است بنده در وقت انتهاء اجل به امر تسخیری که «ارجعني الى ربك<sup>٣٥</sup>» خطاب به نفس مطمئنه است که بازگرد بسوی پروردگار<sup>٣٦</sup> خود.

وتوبة [٤-الف] روندگان بسوی خدای بیرون آمدن است از همه گناهان.

و گناه آن چیزی است که ترا باز دارد از الله تعالى. خواه آن چیز از مراتب دنیوی باشد یا اخروی.

پس واجب است بر طالب خدای بیرون آمدن از هر مطلوبی که غیر اوست تا که از وجود خود نیز؛ چه گفته اند: «وجودک ذنب

(٣٤) مع: عناوین را ندارد. جميع عنوانها درها مش نسخه هن آمده است.

(٣٥) قرآن ٢٨/٨٩.

(٣٦) مع: به پروردگار.

لایقاس به ذنب». یعنی: هستی تو گناهی است که هیچ گناه را به آن قیاس نتوان کرد.

\*\*\*

توبه مبنای ترتب نتیجه است بر اعمال، و موجب محبت حق سبحانه است به حکم «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»<sup>۳۷</sup>.

و معنی توبه رجوع است از گناه؛ و گناه سه قسم است:  
قسم اول: فعل حرام است<sup>۳۸</sup> و ترک واجب و رجوع از این بر همه واجب. چنانچه حق تعالی فرمود: «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»<sup>۳۹</sup>. یعنی: آنانی که توبه نکردند ایشان ستمکارانند بر نفس خود.

و قسم دوم: فعل مکروه است و ترک مسنون. و این قسم ناپسندیده است از ارباب عصمت؛ و ایشان را رجوع از این باید.  
و قسم سیوم: امری است که سالکان بسوی خدای را باز دارد از حضور به او یا از مرتبه علیه. و رجوع از آن لازم است پیش این طایفه.

و بعضی اشارت به این توبه داشته‌اند. حدیث «انی لاستغفر الله کلّ يوم سبعین مرّة». یعنی: من در هر روز هفتاد نوبت استغفار می‌کنم. و مراد به «هفتاد» خصوصیت این عدد نیست بلکه کثرت

(۳۷) قرآن ۲/۲۲۲.

(۳۸) مع: «است» نبود.

(۳۹) قرآن ۱۱/۴۹.

است؛ چه حضرت رسالت — صلی الله علیه وسلم — در هر زمانی مترقی است به مرتبه بلندتر، و از آنچه فرود آنست استغفار می کند. و از این قسم گناه است نظر به وجود خود انداختن، بلکه سر همه گناهان است؛ چه مستتبع گناهان [۴-ب] دیگر است؛ زیرا که هر چه خواهد برای خود خواهد، و چون او از میان برداشته شود همه گناهان دیگر مرتفع گردد.

و قایلان وحدت وجود عبارت «وجود ک ذنب لایقاس به ذنب» را معنی دیگر گفته اند که وجود حق را مباین وجود خود دیدن گناهی است بس بزرگ؛ چه همه موجوداند به وجود حق، نه به وجودی مباین آن وجود. پس قول به وجود مباین قول است به شرکت در وجود؛ و او را شریک نیست در وجود، چنانکه او را شریک نیست در الوهیت. و معنی دیگر<sup>۴۰</sup> توان گفت، و آن اینست که: نظر به وجود خود انداختن و باز نگریستن به خود در حضور حق گناهی است بس بزرگ.

شیخ محیی الدین — قدس سره — در فتوحات گفته که: قوم تعریف کرده اند توبه را به ترک گناه در حال و پشیمانی بر آنچه گذشته، و عزم بر آنکه به آن عود نکند. اما در اعتبار عزم سخن<sup>۴۱</sup> است؛ زیرا که حال تائب از سه

(۴۰) مع: دیگر + اینست.

(۴۱) مع: سخنی.

بیرون نیست: یا می داند که این گناه بر وی اجرا می کنند و در این حال عزم بر ترک متصور نیست. یا می داند که اجرا نمی کنند و در این هنگام عزم را فایده نیست. یا متردد است در اجرا و عدم اجرا، و در این هنگام اگر عزم کند احتمال است که مؤدی شود به نقض عهد، و منخرط شود در سلک ناقضان عهد. و در حق ایشان—وعید ثابت شده.

پس مناسب چنان می نماید که به جای عزم پناه برد<sup>۴۲</sup> به حق سبحانه و تضرع و زاری نماید از اجرای گناه. چنانچه ابوالبشر آدم صفی — علیه السلام — این طریق را اختیار کرد. گفته اند که: توبه از [هـ-الف] توبه می باید. یعنی: نظر از رجوع خود بردارد و نظر بر ارجاع<sup>۴۳</sup> حق سبحانه اندازد که از مقام قهر به مقام لطف در آمده و از مقام تبعید به مقام تقریب. و این عبارت را معنی دیگری هست و آن اینست که توبه چون در ماسوی داخل است از آن رجوع باید کرد و از رجوع نیز رجوع باید. و این منتهی شود به رجوع به حق و قصر نظر بر او. و معنی دیگر آنکه در ذکر توبه تذکر گناه است و اندیشه گناه مشوش صفای وقت.

(۴۲) هن: گناه برد.

(۴۳) مع: به ارجاع.

## الأصل الثاني في الزهد

وثانيها الزهد في الدنيا وهو الخروج عن متابعتها وشهواتها وقليلها وكثيرها ومالها وجاهها كما ان بالموت يخرجون منها، وحقيقة الزهد ان تزهد في الدنيا<sup>٤٤</sup> والآخرة. قال عليه السلام: الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة حرام على اهل الدنيا و هما حرامان على اهل الله.<sup>٤٥</sup>

يعنى: دوم از اصول دهگانه زهد است در دنیا. و زهد بیرون آمدن است از آنچه تمتع به آن جویند و از میل به آن، چه اندک و چه بسیار، چه از جنس مال و چه از جنس جاه، چنانکه به موت طبیعی بیرون آیند از این امور.

وحقیقت زهد آنست که ترک رغبت کنی از دنیا و آخرت. رسول خدای — صلی الله علیه و سلم — فرموده که: «دنيا حرام است بر اهل آخرت که ایشان از آن تمتع نگیرند، و آخرت حرام است بر اهل دنیا که ایشان را از آن تمتع نصیبی نباشد، و دنیا و آخرت حرام اند بر اهل الله که ایشان را از آن تمتع<sup>٤٦</sup> و تلذذی نباشد».

\* \* \*

(٤٤) مع: «في الدنيا» نبود.

(٤٥) مع: «على الله تعالى».

(٤٦) مع: تمتعى.

چون سالک راه از ورطه انهماک در معاصی<sup>۴۷</sup> و زلالت بیرون  
آید زنگ هوی از مرآت طبع او زدوده شود، حقیقت دنیا بلکه دنیا و  
آخرت — چنانکه هست — بروی منکشف [هـ-ب] گردد. پس  
رغبت از ایشان صرف کرده روی به حق آرد. از اینجاست که زهد  
بعد از توبه مذکور گشت.

زهد ترک رغبت است و این دو قسم است:

اول: ترک تمتعات دنیوی [است]. مثل تمتع به مآكل و  
مشارب و مناکح و حب جاه و مال و ذکر خیر و تقرب به ملوک و  
نفاذ امر و غیر اینها. و این ترک رغبت مبتنی است بر رغبت به  
آخرت؛ چه دنیا فانی است و آخرت باقی.  
و دوم ترک رغبت است از دنیا و آخرت از جهت ملاحظه  
نقصان دنیا و آخرت در جنب جناب حق سبحانه.

و زهد بحسب حقیقت اینست؛ زیرا که قسم اول زهد مبتنی  
ست بر رغبت به لذات نفسانیة باقیه. پس حقیقت ترک رغبت  
وجود نگرفته؛ زیرا که به جای آن رغبت، رغبتی پیدا گشته از آن  
جنس و اکمل از آن. و این رغبت کامله با رغبت به حق سبحانه  
جمع نشود<sup>۴۸</sup>. پس طالبان خدای را ناچار است که رغبت ایشان،  
چنانچه از دنیا منقطع است از آخرت نیز منقطع باشد، و به هیچ چیز  
آرام نگیرد جز به او [تعالی].

(۴۷) مع: معارض.

(۴۸) هن: جمع گردد.

اگر کسی پرسد که مقام زهد کسی را میسر شود که مالک چیزی باشد، اما آنکه مالک چیزی نباشد او را مقام زهد میسر نشود. جواب آنست که: هر کس که مالک رغبت است پس چون ترک رغبت کند زهد از او وجود گیرد.<sup>۴۹</sup>

و پوشیده نماند که چون معنی زهد ترک رغبت است. پس با صورت مال و جاه جمع تواند شد. و اکثر مشایخ در حق منتهیان تجویز کرده‌اند و اما در حق مبتدیان تجویز نکرده‌اند.

بعضی<sup>۵۰</sup> گفته‌اند: زهد در زهد می‌باید، به این معنی که زهد را مطمح نظر نسازد و مقصود اصلی [۶-الف] ندارد؛ چه مقصود حق است سبحانه.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

(۴۹) مع: «زهد از... گیرد» نبود،

(۵۰) مع: فایده بعضی.

## الأصل الثالث فی التوکل

و ثالثها<sup>۵۱</sup> التوکل علی الله وهو الخروج عن الأسباب و الکسب بالکلیة ثقة بالله تعالی كما هو بالموت «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه»<sup>۵۲</sup>.

یعنی: سوم از اصول دهگانه توکل و اعتماد است بر خدای تعالی. و توکل بیرون آمدن است از اسباب و کسب به یکبارگی از جهت اعتماد بر خدای تعالی. چنانکه به موت بیرون می آید شخص از اسباب و کسب. و اعتماد بر خدای تعالی از جهت وعده ای است که فرموده: «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه»<sup>۵۲</sup>. یعنی: آنکه کار خود به خدا گذاشت خدای بسنده است او را که کفایت کند مهم او را.



رغبت به دنیا مستلزم تشبث به اسباب حصول مال و جاه است. و چون رغبت از دنیا منقطع شود و هنی در تحصیل اسباب پیدا گردد و دیده بصیرت نیز متجلی شود<sup>۵۳</sup>، و نور ایمان «ومن یتوکل علی الله»<sup>۵۴</sup> در دل پیدا گردد. پس سالک قابل مقام توکل شود، لهذا

(۵۱) مع: قال قدس سره + و ثالثها.

(۵۲) قرآن ۳/۶۵.

(۵۳) مع: «وهنی در... شود» نبود.

(۵۴) قرآن ۳/۶۵.

توکل را بعد از زهد ذکر کرد.

توکل اعتراف به عجز است و اعتماد دل به خدای تعالی، و اضطراب ناکردن در زمان فقد اسبابی که نفوس به آن میل کند در زمان تحصیل مطالب<sup>۵۵</sup>.

درجه اول توکل آنست که با وجود اعتماد به حق سبحانه و باز گذاشتن مهمات به او طلب اندک رزقی کند به قصد آنکه نفس را مشغول سازد به کاری که اگر او را مشغول نسازد، نفس او را مشغول [کند] به چیزی که نباید؛ چه عادت نفس اینست که اگر او را مشغول نسازند، او شخص را مشغول سازد. و در این طلب رزق نفع غیر نیز ملاحظه کند.

درجه دیگر از توکل آنست که ترک طلب کند، و چشم از [۶- ب] اسباب بپوشاند و نظر به مسبب اسباب اندازد. و این گاهی از جهت تصحیح مرتبه توکل باشد و گاهی از برای حفظ واجبات طریقه.<sup>۵۶</sup> مثل مراقبه و حضور و تعمیر اوقات به اعمال سنیّه. و چون مقصود از ترک طلب این امور باشد، ترک طلب مستلزم قول به جبر نباشد.

شیخ محیی الدین — قدس سره — فرموده که: وکالت مستدعی موکل<sup>۵۷</sup> فیه است، و موکل فیه باید که موکل را باشد. پس آنکه بنده خدای را وکیل سازد بنابر آن باشد که حق تعالی فرموده که: «من

(۵۵) مع: توکل اعتراف.... خدای تعالی، و اضطراب تحصیل مطالب.

(۵۶) مع: طریقت وی.

همه را برای تو آفریدم و ترا برای خود».

و چون بنده عالم نیست به مصالح امور، و حق تعالی اعلم است به مصالح، مناسب چنین می نماید که کار خود را به او گذارد خصوصاً امر به آن وارد شده باشد که: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا»<sup>۵۷</sup> و آنکه خدای بنده را وکیل سازد و خلیفه، بنابر این تواند بود که آنچه آفریده، برای تسبیح و تنزیه خود آفریده، و پرده ای فروهشته میان خود و میان مخلوقات. و ما را چون بر صورت خود آفریده بود خلیفه گردانید؛ چه خلیفه باید که بر صورت مستخلف باشد. و بعضی تصرفات را به ما فرمود و تعیین حدی کرد که از آنجا تجاوز ننمائیم که اگر تجاوز کنیم ستم کرده باشیم بر نفس خود. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»<sup>۵۸</sup>.

و دیگر فرموده که: درجات توکل نزدیک عارفان چهارصد و هشتاد و هفت است، و نزدیک ملامتیه چهارصد و پنجاه و شش. و در اول درجه توکل چهار کرامت پیدا شود: طیّ ارض، و رفتن بر آب، و رفتن بر هوا، و اکل از کون. یعنی خوردن آنچه خواهد [۷-الف] از هر موجودی، یعنی: از هر موجودی مأکول مطلوب خود بیرون تواند آورد.<sup>۵۹</sup>

(۵۷) قرآن ۹/۷۳.

(۵۸) قرآن ۱/۶۵.

(۵۹) مع: تواند بیرون آوردن.

## الأصل الرابع فى القناعة

ورابعها<sup>۶۰</sup> القناعة، وهى الخروج عن شهوات النفسانية والتمتعات الحيوانية كما هو بالموت الا ما اضطر اليه من الحاجة الانسانية فلا يسرف فى المأكول والملبوس والمسكن ويختصر على ما لا بد منه.

يعنى: چهارم از اصول دهگانه قناعت است، و قناعت بیرون آمدن است از میلهاى نفسانى و تمتعات و تلذذات حیوانی. چنانکه به موت از اینها بیرون آید مگر آن قدر که آدمی بى آن<sup>۶۱</sup> نتواند بود. پس باید که از حد اضطرار در نگذراند نه در خوردنی و نه در پوشیدنی و نه در جای رفتن.

\* \* \*

قناعت را بعد از توکل ذکر کرد؛ چه ظاهر است که قناعت از توکل پیدا شود. اکابر — قدس الله ارواحهم — قناعت را تفسیر کرده اند به اکتفاء به موجود.<sup>۶۲</sup>

وشیخ محیی الدین — قدس الله سره — گفته که: قناعت اکتفاء است به حق سبحانه در سؤال و طلب، و از غیر ناطلبیدن.

(۶۰) مع: قال قدس سره + ورابعها.

(۶۱) مع: بى او.

(۶۲) مع: قناعت را تفسیر اکتفاء کرده اند.

و گفته که: مراد اکابر از اکتفاء به موجود، اکتفاء است به حق  
 سبحانه در سؤال و طلب.  
 و آنچه حضرت شیخ بزرگوار—قدس سره—فرموده که: قناعت  
 اکتفاء است به قدر ضرورت، حقیقت قناعت است.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

## الاصول الخامس فى العزلة

و خامسها<sup>٦٣</sup> العزلة، وهى الخروج عن مخالطة الخلق بالارادة والانقطاع كما هو بالموت الاعن خدمة الشيخ الواصل المرتبى له كالغسل للميت، فينبغى ان يكون بدنه كالميت بين يدي الغسال يتصرف فيه كما يشاء ليغسله بماء الولاية عن جنابة الاجنبية ولوث الحدوث، فاصل العزلة حبس الحواس بالخلوة عن التصرفات فى المحسوسات فان كل آفة وفتنة وبلاء ابتلى الزوج بها وكانت تقوية النفس وتربية [٧- ب] صفاتها فيها دخلت من روزنة الحواس وبها استتبع النفس الروح الى اسفل السافلين وقيدتها بها واستولت عليها فبالخلوة وعزل الحواس ينقطع مدد النفس عن الدنيا والشيطان واعانة الهوى والشهوة كما ان الطبيب فى معالجة المريض<sup>٦٤</sup> يأمر اولاً بالاحتماء عما يضره ويزيد فى علل مرضه، فيقطع بذلك مدد المواد الفاسدة وقد قيل الاحتماء رأس كل دواء ثم يعالجه بمسهل يزيل عنه المواد الفاسدة ويتقوى به القوى الطبيعية ليزول عنه المرض وينجذب الصحة، والمسهل ههنا بعد الاحتماء وتنقية المواد بالذكر الدائم.

يعنى : پنجم از اصول دهگانه عزلت است، و عزلت بیرون آمدن است از آمیزش خلق به اختیار، و بریدن از ایشان. چنانکه به موت، مگر از خدمت شیخی که به حق رسیده باشد و مرتبى او باشد. و چنین شیخی همچون غسال میت است. پس سزاوار آنست که شخص پیش او همچو مرده باشد پیش غسال، تا که تصرف کند در او، چنانکه خواهد.

(٦٣) مع: قال + وخامسها.

(٦٤) مع: معالجة الامراض.

و این تصرف از برای اینست که بشوید او را به آب<sup>۶۵</sup> ولایت از لوث حوادث و از جنابت بیگانگی؛ یعنی آنچه از ازدواج روح به نفس پیدا شده و مانع شهود دائمی گشته که معبر به صلاة دائمی است.

و اصل عزلت بازداشتن حواس است به سبب خلوت از تصرفات در محسوسات، از جهت آنکه هر آفت و فتنه و بلایی که روح به آن مبتلاء گشته، و نفس به آن تقویت یافته، و صفات نفس به آن تربیت یافته از روزنه حواس درآمده؛ و به آن، نفس، روح را تابع خود ساخته و به اسفل السافلین طبیعت کشیده، و به آن مقید ساخته و بر او مستولی گشته. پس به خلوت و عزلت حواس مدد نفس منقطع می شود از دنیا و شیطان، و منقطع می شود [۸- الف] اعانت هوی و شهوت.

و این فرمودن به خلوت و عزل حواس همچنان است که طبیب در علاج مریض اوّل اجتماع فرماید از آنچه مضرّ است و موجب زیادتی مرض است. پس به این اجتماع منقطع شود مدد مواد فاسده. و گفته اند که اجتماع سرّ هر دوا است. و بعد از اجتماع معالجه فرماید به مسهلی که مواد فاسده را ازاله کند، و قوای طبیعیّه و حرارت غریزیه که در تحت مواد منغمر<sup>۶۶</sup> شده قوت یابد و مشتعل گردد تا که مرض زایل شود، و صحت منجذب گردد. پس مسهلی

(۶۵) هن: بشوید به آب.

(۶۶) هن: منغمر.

که تنقیه مواد فاسده کند در اینجا — یعنی در بیماری بدن — بعد از احتماء است.

پس در مرض دل مسهلی که تنقیه مواد فاسده از دل کند بعد از احتماء باشد و تنقیه آن مواد فاسده به دوام ذکر است.

\* \* \*

و بدان که ۶۷ بعد از قناعت، عزلت میسر شود، لهذا بعد از آن مذکور گشت.

[و بدان که] لطیفه مدرکه انسانی بالطبع مایل به جناب الهی است و مزاج صحی او تقاضای توجه به آن جناب کند و تخلّق به اخلاق او. اما بواسطه تعلق به بدن و فتح روزنه حواس در او صوری پیدا گشته که به آن پیوسته، و انحرافی پیدا کرده که از اعلی موجودات به اسفل السافلین — که مرتبه محسوسات است — فرود آمده و تابع و منقاد آن گشته، و به حکم «افرأیت من اتخذ الهه هواه»<sup>۶۸</sup> مهویات و محبوبات را الهه و اصنام گرفته به جای إله بحق. و به حکم «أما من طغی» \* و اثر الحیاة الدنیا \* فان الجحیم هی المأوی<sup>۶۹</sup> در جحیم بعد از اعلی موجودات قرار یافته.

پس هر کدام از حواس در یابنده به نسبت به این کس به منزله دری شده از درهای دوزخ، که به این درها در دوزخ بعد درآمده.

(۶۷) مع: «و بدانکه» نبود.

(۶۸) قرآن ۲۳/۴۵.

(۶۹) قرآن ۳۷/۷۹، ۳۸، ۳۹.

و چون [۸- الف] عدد آن حواس هفت است که عبارت انداز<sup>۷۰</sup>:  
 باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه و واهمه؛ و خیال و روح تابع  
 ایشان گشته و رنگ ایشان گرفته؛ لاجرم عدد درهای دوزخ آفاقی به  
 حکم «و لها سبعة أبواب<sup>۷۱</sup>» هفت آمده؛ چه آفاق تابع انفس است.  
 و درهای دوزخ انفسی هفت است چنانکه گذشت.  
 شیخ محیی الدین - قدس سره - فرموده که: عزلت دو قسم  
 است:

اول عزلت اهل ارادت به صور و ابدان از مخالطت اغیار.  
 و دوم عزلت محققان به دل از هر چه غیر حق است.  
 و گوشه نشینان را در عزلت سه نیت است:

اول حذر از شرّ خلق،  
 و دوم دفع شرّ خود از خلق. و این بهتر است از اول؛ چه اول  
 گمان بد است به خلق، و دوم گمان بد است به نفس خود. و  
 بدگمانی به خود اولی است؛ چه هر کس به نفس خود داناتر است.  
 و سیم ایثار صحبت مولی است بر خلق. و هر آن کس که ایثار  
 مولی کند بر غیر، سرّ و خدائیت و احدیت بر وی ظاهر گردد، و از  
 خزاین لطف بی کران چندان بر او ریزد که هیچ عقل به کنه آن<sup>۷۲</sup>  
 نرسد.

(۷۰) مع: «که عبارتند از» نبود.

(۷۱) قرآن ۱۵/۴۴.

(۷۲) مع: او.

و عزلت سبب صمت زبان است، و صاحب آن از وعید «وهل یکب الناس علی وجوههم او علی مناخرهم» در امان. و چون صاحب عزلت را یقینی کامل نباشد قوتی مهیا سازد از جهت ایام عزلت، تا آن هنگام که یقین کامل گردد. و پوشیده نیست که عزلتی که در این رساله مذکور است از قبیل عزلت محققان و فتح باب آنست.

از این تقریر معلوم شد که هر فتنه و بلایی آفاقی و انفسی<sup>۷۳</sup> از روزنه حواس پیدا شود. پس علاج آن مهم باشد، و به طریق آن [۹]— الف] اشارت فرموده که: **أَوَّلًا** عزلت است، و بعد از آن ذکر. و چون به مداومت ذکر روح — که یکی از مشاعر است — از انقیاد حواس بیرون آید و مشاهده مبدأ و عالم ملکوت نماید، و حواس تابع و منقاد روح گردند و مطالعه کتاب عالم خلق کنند به موجب فرموده صاحب شریعت<sup>۷۴</sup> این مشاعر هشتگانه درهای بهشت انفسی شوند. و از اینجاست که درهای بهشت آفاقی نیز هشت آمده.

(۷۳) مع: یا انفسی.

(۷۴) مع: به موجب فرمود که **أَوَّلًا** عزلت صاحب شریعت.

## الأصل السادس في مداومة الذكر

وسادسها<sup>٧٥</sup> مداومة<sup>٧٦</sup> الذكر، وهو الخروج عن ذكر ماسوى الله تعالى بالنسيان. قال الله تعالى: «واذكر ربك اذا نسيت<sup>٧٧</sup>» أى اذا نسيت غير الله كما هو بالموت، فأما تشبيه بالذكر بالمسهل وهو كلمة «لا إله إلا الله» فانه معجون مرگب من التقى و الاثبات فبالنقى يزىل المواد الفاسدة التى يتولد بها مرض القلب وفيود الروح و تقوية النفس و تربية صفاتها وهى الأخلاق الذميمة النفسانية والاصناف الشهوانية وتعلقات الكونين، وباثبات «الأ لله» يحصل صحة القلب وسلامته عن رذائل الاخلاق بانحراف مزاجه الأصلى واستواء مزاجه بنوره وحياته بنور الله تعالى، فيتجلّى الروح بشواهد الحق وتجلّى ذاته وصفاته «واشرق الأرض بنور ربها<sup>٧٨</sup>» و زالت عنها ظلمات صفاتها «يوم تبدل الأرض غير الأرض والسماوات وبرزوا لله الواحد القهار<sup>٧٩</sup>» فعلى فضيّه «فاذكرونى اذكركم<sup>٨٠</sup>» يتبدل الذاكرية بالذكورية والذكورية بالذاكرية، فيفنى الذاكر فى الذكر، ويبقى المذكور خليفة الذاكر فإذا طلبت الذاكر وجدت المذكور، وإذا طلبت المذكور وجدت الذاكر، فإذا ابصرته ابصرتنى، فإذا ابصرتنى ابصرته.

يعنى: ششم از اصول دهگانه [٩-ب] مداومت به ذکر است. و ذکر -يعنى حقيقت ذکر- بيرون آمدن است از آنچه غير خدا است

(٧٥) مع: قال + وسادسها.

(٧٦) هن، مع: ملازمة.

(٧٧) قرآن ٢٤/١٨.

(٧٨) قرآن ٦٩/٣٩.

(٧٩) قرآن ٤٨/١٤.

(٨٠) قرآن ١٥٢/٢.

به آنکه آنچه غیر اوست فراموش گردد، و خدای تعالی به این ذکر فرموده که: «یاد کن پروردگار خود را در وقتی که فراموش کنی غیر او را». چنانکه به موت طبیعی بازگشتی نمی باشد جز به او. اما آنکه ذکر — که کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است — به مسهل می ماند از آن جهت است <sup>۸۱</sup> که آن معجونی است ترکیب یافته از نفی و اثبات، که به نفی ازاله می کند مواد فاسده را که از آن بیماری دل و گرفتاری روح و تقویت نفس و تربیت صفات او پیدا گشته. و صفات نفس اخلاق ذمیه نفسانیه است و اوصاف شهوانیه حیوانیه و وابستگی به کونین — یعنی غیب و شهادت یا دنیا و آخرت یا علم و عین — و بواسطه اثباتی که مفهوم است از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پیدا می شود صحت دل و سالم شدن از خویهای پست که بواسطه انحراف مزاج اصلی پیدا شده و راست می شود دل از کجیها <sup>۸۲</sup> بواسطه نوری که در او درآید. و پیدا می شود زندگی دل به سبب نور الهی.

و چون چنین شود روح متجلی شود به تجلیه شواهد حق و تجلی ذاتی و صفاتی، و زمین نفس روشن شود به ظهور نور پروردگار او، و ظلمت صفات نفس زایل گردد که «يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» <sup>۸۳</sup>. یعنی: زمین نفس و سماء

(۸۱) مع: از برای آنست.

(۸۲) هن: و راست می شود کجیها.

(۸۳) قرآن ۱۴ / ۴۸.

روح دگرگون گردد و ظاهر گردند مرخدای یکتائی را که به صفت قهاریه افناء غیر خود کرده و به مقتضی «فاذکرونی اذکرکم»<sup>۸۴</sup> — که معنیش اینست که یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را — ذاکریه به مذکوریه و مذکوریه به ذاکریه متبدل گردد. پس ذاکر [۱۰- الف] فانی شود در ذکر، و مذکور خلیفه ذاکر گردد و به جای او نشیند. پس چون ذاکر طلبی، مذکور را یابی؛ و چون مذکور طلبی، ذاکر را یابی. پس زبان حال این کس به این ناطق گردد که چون بینی مرا، او را دیده باشی؛ و چون او را بینی، مرا دیده باشی<sup>۸۵</sup>.

از اصل پنجم معلوم شد که مواد فاسده اموری است که از رهگذر حواس در آمده، و دل در آن بسته، و صفات ذمیمه از این ممر پیدا گشته.

و نیز معلوم شد که آنچه دل از پی آن رود در معنی آن إله اوست. و آن بحسب اشخاص مختلفه است. چنانچه ظاهر است؛ چه بعضی از پی جماد روند چون زر و نقره و کتاب و متاع، و بعضی از پی نبات، و بعضی از پی حیوان، و بعضی مسخر حقیقت سباع و بهایم باشند. مثلاً اگر غضب بر این کس مستولی است مسخر کلب باشد و آن را إله خود گرفته و تابع آن گشته. و اگر تکبر بر او مستولی است مسخر پلنگ است. و اگر شهوت فرج مستولی است مسخر و تابع حمار است، و علی هذا القیاس.

(۸۴) قرآن ۱۵۲/۲.

(۸۵) مع: که چون او را بینی مرا دیده باشی و چون بینی مرا او را دیده باشی.

پس رونده بسوی خدای تعالی ملاحظه نماید که از این الهه به کدام گرفتار است آن را دفع کند. و دفع مواد فاسده به چند گونه باشد:

یکی آنکه روح را مناسبتی<sup>۸۶</sup> باشد ذاتی به جذب الهی. و این نادر است. و جذب الهی بر این وجه باشد که حق — سبحانه و تعالی — به وجهی بر او ظاهر گردد که این کس شیفته آن وجه گردد، و در یک آن<sup>۸۷</sup> علاقه [بدان پیدا کند] و از غیر منقطع شود. و این به مثابه آنست که طیب<sup>۸۸</sup> بی مسهل و عملی دفع مواد فاسده کند. و این جذب الهی گاهی بی [۱۰-ب] وساطت بشری باشد و گاه به وساطت بشری، که صاحب جذبه باشد. چنانچه منقول است که حضرت شیخ بزرگوار — قدس سره — چون از خلوت بیرون آمدی نظر ایشان اولاً بر هر که افتادی او را این دولت میسر شدی. و نوعی دیگر آنکه احتیاج به مسهل و منقیی افتد. و مشایخ را در تعیین آن خلاف است:

بعضی اسماء الهی را تعیین کرده‌اند، و طالب را به اسمی از اسماء — که مناسب استعداد او باشد — مشغول سازند. و مناسبت از اینجا دانند که اسماء الهی را بر او عرض کنند و تفرس نمایند که از کدام متأثر گشت، پس او را به آن

(۸۶) مع: روح مناسبتی.

(۸۷) مع: «آن» نبود.

(۸۸) مع: هن: طبیعت.

مشغول سازند<sup>۸۹</sup>.

و بعضی اسم مبارک «الله» اختیار کرده اند. و یک وجه در اختیار این گفته اند که در هر آنی احتمال انقطاع نفس هست، و سالک را قصر امل بر آن می باید و آن را آخر انفاس می باید شمرد. و مقرر است که در آخر انفاس ذکر اسم مبارک «الله» است که اسم ذات است. و ذات را به این وجه تصور نمایند. مثلاً آن ذاتی که جامع جمیع معتقدات است تا توجه به او توجه به همه معتقدات باشد بطریق اجمال به آن ذاتی که به خود ظاهر است و همه به او ظاهراند.

و شیخ محیی الدین — قدس سره — فرموده که: ذات را به این<sup>۹۰</sup> وجه ملاحظه نمایند که وجودی است که هیچ کون او را تقیید نکند.

و اکثر مشایخ ذکر «لا اله الا الله» اختیار کرده اند؛ چه حضرت رسالت — صلی الله علیه وسلم — این ذکر را فاضل ترین اذکار گفته [است].

و دیگر آنکه مقصود ذاکر دو چیز است: دفع مواد فاسده، و جذب صحت. و این کلمه به اعتبار نفی، دفع مواد کند، و به اعتبار اثبات جذب [۱۱-الف] صحت. چنانچه به این وجه اشارت فرموده در این اصل.

(۸۹) مع: عبارات «و مناسبست... سازند» نبود.

(۹۰) مع: بر این.

و بعضی گفته اند: در آیت «و اذکر ربّک إذا نسیت»<sup>۹۱</sup> که حق سبحانه امر کرده به ذکر خود در وقت نسیان؛ پس اگر ما سوی منسی باشد ذکر «الله» باید، و اگر حق منسی باشد ذکر «لا اله الا الله».

و طالب باید که اعتقاد به مضمون کلمه درست کند که هیچ چیز را استحقاق معبودیت و انقیاد نیست مگر الله را. و باعث بر ذکر مجرد فرمانبرداری باشد که حق تعالی فرموده که: «مرا یاد کنید»، نه مرتبه ای از مراتب دنیوی یا اخروی، و نه نیز حضور و جمعیت. و با نیاز تمام پناه برد به حضرت خداوند از الهه باطله.

و باید که به این طریق مداومت نماید. غلبه خواب<sup>۹۲</sup> قاطع عمل ذکر نیست. یعنی استیلاء خواب منافی دوام ذکر نیست. و خواب شونده را ذکر است<sup>۹۳</sup> اگر چه در خواب عمل ذکر نیست. چنانچه شیخ محیی الدین — قدس سره — فرموده که: عمل دل در خواب منقطع نیست و غایت معامله او در خواب مطالعه محصول بیداری است.

و چون طالب به این طریق مداومت نماید، معبود بحق به صفت قهاریه افناء الهه باطله کند به مرتبه ای که جمیع مأنوسات [از یاد برد] تا که طالب را نیز از نظر شهود بر دارد و تصرف الهه منتفی

(۹۱) قرآن ۱۸/۲۴.

(۹۲) مع: خواب غلبه.

(۹۳) مع: محبوب لز ذکر است.

گردد، و مضمون «جاء الحق و زهق الباطل» وجود گیرد، و حقیقت «کلّ شیء هالک إلا وجهه»<sup>۹۴</sup> ظاهر گردد، و حق مطلق و معبود بحق به صفت یکتائی ظاهر شود؛ چه در نظر شهود جز او نباشد. پس ندای «لمن الملك»<sup>۹۵</sup> در دهد. و چون دیگری در ملک شهود نباشد، خود جواب گوید که: «لله الواحد القهار»<sup>۹۶</sup>.

و در این حال ذاکر در حقیقت ذکر — که شهود [۱۱-ب] حق مطلق است — فانی باشد بلکه در مذکور که حق سبحانه است.

و چون ذاکر در مذکور فانی گردد، و در نظر شهود یکی نماید<sup>۹۷</sup> شهود مستند به مذکور باشد و مذکور ذاکر خود بود و ذاکر ذاکر. و مقتضی وعد «فاذکرونی اذکرکم»<sup>۹۷</sup> وجود گیرد. یعنی: یاد کنید مرا که اگر یاد کنید مرا، این یاد کرد به این انجامد که مرشما را یاد کنم در مظهر شما.

و آیت «فاذکرونی اذکرکم»<sup>۹۷</sup> را دو معنی دیگر گفته اند: اوّل: آنکه یاد کنید مرا که اگر یاد کنید، شما را یاد کنم به توفیق ذکری بلندتر از آن ذکر؛ چه حق را مراتب است: اوّل مرتبه نطق ظاهری است که لفظ و عبارت است. و این را دو مرتبه است: تکلم و تخیل.

(۹۴) قرآن ۸۸/۲۸.

(۹۵) قرآن ۱۶/۴۰. لمن الملك اليوم لله الواحد القهار.

(۹۶) مع: نمازند.

(۹۷) قرآن ۱۵۲/۲.

و دوم مرتبه نطق باطنی است که ادراك است. و ادراك را مراتب است:

اول: ادراك ایمانی تصدیقی<sup>۹۷</sup>. و این را صورت ذکر گویند.

و دوم: ادراك تصویری وجدانی که بعد از فناء الهه باطله وجود می گیرد. و این را مراتب است بحسب درجات قرب به بسیط حقیقی که حاصل می شود بحسب درجات شدن از مألوفات و مأنوسات؛ چه هر چند بیگانگی از مألوفات زیاده می شود حکم بساطت و عدم ترکیب زیاده می گردد، و به حق سبحانه — که بسیط حقیقی است — اقرب می شود. و هر چند اقرب می شود ادراك او أبسط و آنسب می افتد.

و معنی دوم آنکه: یاد کنید مرا به قولی یا فعلی، که<sup>۹۸</sup> اگر یاد کنید مرا به قولی یا فعلی، یاد کنم شما را به عطیه ای که مناسب آن باشد. [۱۲-الف]

در بیان ذکر خداوند ادائی دیگر توان کرد، و آن اینست که مراد به ذکر خداوند خواندن مرغ روح باشد به جذبه. چنانکه میرشکار جانور گرسنه را خواند به طعمه. هر ذکری که خالی باشد از این گونه خواندن، آن ذکر را اعتباری نیست و خالی است از حلیه قبول.

(۹۷) هن: ایمان تقی.

(۹۸) میج: «که» نبود.

شیخ محیی الدین — قدس سره — فرموده که: هر کس که در زمان ذکر، استماع ذکر حق نکند ذکر او ذکر نباشد؛ چه حق تعالی فرموده به مقتضای آیت مذکوره که: «اگر مرا یاد کنید مرشما را یاد کنم». و یاد حق مستلزم استماع است. ظاهراً مراد به استماع ذکر حق دریافت دعوت حق است<sup>۹۹</sup> از طریق جذبه.



مرکز تحقیقات کلامی و پژوهش‌های اسلامی

(۹۹) مع: من.

(۱۰۰) هن: «است» نبود.

## الأصل السابع فى التوجه الى الله تعالى

وسابها<sup>١٠١</sup> التوجه الى الله بكلية وجوده، وهو الخروج من كل داعيه تدعو الى غير الحق كما هو بالموت فلا يبقى له مطلوب ولا محبوب ولا مقصود ولا مقصداً الا الله ولو عرض عليه جميع مقامات الأنبياء والمرسلين لا يلتفت إليه بالاعراض عن الله لحظة، قال الجنيد رحمة الله عليه: لواقبل<sup>١٠٢</sup> صديق على الله الف سنة ثم اعرض<sup>١٠٣</sup> لحظة فما فاته منه اكثر مما ناله.

يعنى: هفتم از اصول دهگانه توجه است به جناب الله تعالى بهمگی وجود خود، يعنى ذات خود. و توجه به خدای بتمامی ذات بیرون آمدن است از هر چیزی که<sup>١٠٤</sup> این کس را به غیر از خدای<sup>١٠٥</sup> خواند. چنانچه به موت شخص بیرون آید از آن. پس باید که او را هیچ مطلوبی و محبوبی و مقصودی و مقصدی باقی نماند مگر الله تعالى.

و اگر عرض کنند بر او مراتب همه پیغمبران مرسل و غیر مرسل، [١٢-ب] باید که به آن التفات نکند؛ چه موجب اعراض

(١٠١) مع: قال قدس سره + وسابها.

(١٠٢) هن: لوقبل.

(١٠٣) هن: اعراض.

(١٠٤) هن: چیز که.

(١٠٥) مع: بغیر خدای.

می شود از حق سبحانه؛ و اگر چه چشم بر هم زدنی باشد.  
 جنید — رحمه الله علیه — گفته که: اگر صدیقی هزار سال  
 اقبال کند بر الله تعالی، پس چشم بر هم زدنی اعراض نماید آنچه  
 از او فوت شده در این زمان بیشتر است از آنچه به آن رسیده در آن  
 مدت.

\* \* \*

توجه گاهی درست آید که از خود بیرون آمده باشد. و این  
 از نتایج ذکر است از این جهت بعد از ذکر مذکور گشت.  
 مراد از توجه قصد است به جناب الله تعالی. و در آن وجهی  
 که وجهه توجه است خلاف است:  
 بعضی گویند: وجهه توجه<sup>۱۰۶</sup> آن وجهی است که نتیجه  
 ذکر افتاده.

و بعضی گویند: توجه عبارت است از آنکه خود را عدم  
 محض بینی، و حق را موجود مطلق دانی، و یقین شناسی که وجود  
 اضافی تو پرتو نور آفتاب ذات الهی است. پس یک چشم بینش تو بر  
 عدم خود باشد و نفی وجود از خود، و یک چشم دانش دیگر<sup>۱۰۷</sup>  
 بر وجود ازلی و ابدی حق و اثبات وجود او.

پس توجه نفی و اثبات است که مضمون کلمه «لا اله الا الله»  
 است. و اگر هزار هزار بار این کلمه بگویی، و این صفت

(۱۰۶) مع: وجه توجه.

(۱۰۷) مع: دیگر است.

مذکوره در باطن تو نباشد این کلمه نگفته باشی<sup>۱۰۸</sup>.

و شیخ صدرالدین القونیوی - قدس الله سره - فرموده که: رسم توجهات آنست که بعد از تعطیل قوای ظاهره و باطنه از تصرفات مختلفه و فارغ گردانیدن خاطر از هر علمی و اعتقادی، بلکه از هر چیز که غیر حق سبحانه باشد توجه کنی به حضرت حق [۱۳-الف] بر وجهی که معلوم حق است یعنی چنانکه اوست در واقع. یعنی وجهی مجمل هیولانی صفت، پاک از همه اعتقادات و مستوجب همه، و بر این ایستادگی تمام نمایی در جمیع اوقات یا در اکثر اوقات.

و بعضی گویند: توجه مراقبه است. و مراد به توجه بکلّیت وجود آنست که وجدانی التوجه شود. یعنی که توجه را متفرّق نسازد.<sup>۱۰۹</sup> و اگر مقامات انبیا بر او عرض کنند باز اقبال نکند.

شیخ محیی الدین - قدس سره - فرموده که: اگر او [را] چیزی عرض کنند و مأمور باشد به گرفتن آن بطریق ادب<sup>۱۱۰</sup> بگیرد اما توقف ننماید بلکه از آن بگذرد بادیب. و اگر مخیر باشد ناگرفتن اولی است.

در بیان «ناگرفتن» چند وجه توان گفت:

یکی آنکه علوّ همت آن ایمان است. و علوّ همت بقدر علوّ

(۱۰۸) هن: باشی + و اگر این صفت باشد ورد گوی و اگر چه این کلمه نگونی.

(۱۰۹) هن: مغرّق کند.

(۱۱۰) هن: «ادب» نبود.

متعلق است و مرتبه ذات بلندتر است از همه مراتب، و اگر چه مرتبه اسماء و صفات باشد.

و دیگر آنکه تواند که مقصود امتحان باشد. پس به آن اقبال، ارتداد وجود گیرد.

و دیگر آنچه از کلام سید الطائفه معلوم می شود، و در این اصل به آن اشارت رفته و آن اینست که: اگر صدیقی هزار سال روی در خدا داشته باشد و چشم بر هم زدنی روی بغیر آرد آنچه از او فوت شود در این وقت، بیشتر است از آنچه در آن هزار سال یافته. در توجیه این سخن گفته اند که سالک را در هر اقبالی مرتبه ای پیدا شود بلندتر از جمیع مراتب سابقه. پس اگر [۱۳-ب] در زمان اعراض اقبال کردی<sup>۱۱۱</sup>، او را در آن اقبال مرتبه ای پیدا شدی فوق جمیع مراتب سابقه.

بعضی از اکابر تنظیر کرده اند به تجارت. مثلاً تاجری که مایه او صد دینار باشد و تمام آن در تجارت درآرد<sup>۱۱۲</sup> و بر آن نفعی مترتب گردد، باز مجموع را در تجارت آرد، و بر این مجموع نفعی مترتب گردد. و بر این قیاس [بار دیگر]؛ شکی نیست که آنچه در مرتبه لاحق پیدا شود فوق آن خواهد بود که در مرتبه سابقه [پیدا شده بود].

و دیگر آنکه حق سبحانه امر فرموده امت را به متابعت نبی عالی

(۱۱۱) هن: کند.

(۱۱۲) مع: در تجارت آرد.

هَمَّتْ - صلوات الرحمن علیه - در قول و فعل و حال. و حال او اینست که «مازاغ البصر و ماطفی<sup>۱۱۳</sup>» یعنی: نظر عالی او بغیر نیفتاد و از حدی که می بایست درنگذشت.

حضرت مخدومنا و سیدنا - قدس سره - در شرح کلمه «من طلب البرّ من البارّ فهو مشرک بالبار» نوشته اند که: عشق دویی بر نتابد. قبله گاه او ذات معشوق است و بس. صفات و افعال و آثار را گنجایی نیست. اگر احیاناً عاشق را به حکم طبع با یکی از آنها پیوند افتد و با ذات در صفت معشوقی انباز گرداند، غیرت معشوقی زبان سیاست گشاده، آوازه شرک وی در گوش جهان و جهانیان اندازد.

هر چند بود نگار من مهر آئین وز عادت او دور بود شیوه کین در عشق شریک خود نخواهد کس را «لا یغفران یشرک به» اینست این

(۱۱۳) قرآن ۱۷/۵۳.

(۱۱۴) هن: نگار من بود مهر آئین.

## الأصل الثامن فی الصبر

و ثامنها<sup>۱۱۵</sup> الصبر، وهو الخروج من حظوظ النفس بالمجاهدة والمكابدة كما هو بالموت و الثبات على فطامها عن مألوفاتها و محبوباتها لتربيتها [۱۴-الف] و خمود شهواتها الى ان استقامت على الطريقة المثلى لتصفية القلب و تجلية الروح قال الله تعالى : «وجعلنا منهم ائمة يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون»<sup>۱۱۶</sup>.

یعنی : هشتم از اصول دهگانه صبر است؛ و صبر بیرون آمدن است به اختیار از حظوظ نفس به کوشش و رنج و مقاسات شدت، چنانچه به موت طبیعی بیرون آید شخص از آن، و ثبات ورزیدن بر باز ایستادن نفس را از آن چیزها که به آن الفت گرفته و دوست داشته.

و اختیار این از برای تربیت نفس است و فرو بردن<sup>۱۱۷</sup> میلهای او تا که مستقیم شود بر راه پسندیده<sup>۱۱۸</sup>، و از آن منحرف نشود. و غرض از این آنست که دل صافی شود از کدورات نفس، و روح جلاء یابد از زنگی که از ممر نفس پیدا شده. و فرموده است

(۱۱۵) میج: قال قلنس سره + وثامنها.

(۱۱۶) قرآن ۲۴/۳۲.

(۱۱۷) میج: فرمودن.

(۱۱۸) میج: پسندیده + را.

الله تعالی که «وجعلنا منهم ائمةً يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون»<sup>۱۱۹</sup>. یعنی: گردانیدیم ایشان را پیشوایان که به فرموده ما مردم را دلالت کنند چونکه صبر کردند و یقین داشتند به آیاتی که فرو فرستاده ایم.

\* \* \*

صبر در مشهور حبس نفس است از مرادی که منهی عنه باشد، یا داشتن نفس است بر مکروهی که مأمور به باشد. صبر از مراد دو گونه است: فرض و نفل. صبر از مراد که فرض باشد، آنست که آن مراد حرام باشد. و صبر از مراد که نفل باشد، آنست که آن مراد مکروه باشد. چون شبهه و زیادتیی در قول یا در فعل. و صبر بر مکروه نیز دو گونه است: فرض و نفل. و صبر بر مکروه که فرض باشد، آنست که مأمور به از [۱۴-ب] جنس فرایض باشد. چون صلاة و زکات و حج. و صبر بر مکروه که نفل باشد آنست که مأمور به از جنس نوافل باشد. مانند صبر نماز نافله و صبر بر سر کرامات و احوال و صبر بر خمول و صبر بر فقر و صبر بر اخفا — و آن صبر بر بلا و مصیبت است — و صبر بر نعمت تا در مناهی صرف نگردد، و صبر بر عافیت تا در فتنه نیفتد. و این معنی مشهور را صبر<sup>۱۲۰</sup> فی الله خوانند.

(۱۱۹) قرآن ۳۲/۲۴.

(۱۲۰) مع: مشهور صبر را.

و صبر در مرتبه قلب و روح نیز باشد:

صبر قلب بر مکروه صبر است بر دوام تصفیه نیت و اخلاص از شائبه نفس؛ و آن را صبر بالله خوانند. یا [صبر] بر دوام<sup>۱۲۱</sup> مراقبه؛ و آن را صبر علی الله خوانند. یا [صبر] بر التفاوت به عالم نفس و اشتغال به تدبیر و سیاست او؛ و آن را صبر لله خوانند.

و صبر قلب از مراد، صبر ازدوام محاضره و مکاشفه است به اشتغال به اعمال صوری ضروری؛ و آن را صبر عن الله خوانند<sup>۱۲۲</sup>.

و اما صبر روح بر مکروه صبر است بر اطراق بصیرت از تحدیق نظر در مشاهده جمال ازلی و انطواء روح در مطاوی حیا از جهت رعایت حضرت شهود. و این را صبر مع الله خوانند.

و صبر روح از مراد صبر است از اکتحال بصیرت به نور مشاهده جمال ازلی در حضرت جلال لم یزل. و این را صبر عن الله خوانند. از ترجمه عوارف مأخوذ است.<sup>۱۲۳</sup>

شیخ محیی الدین — قدس سره — فرموده که: صبر در جمیع احکام الهی باید؛ چه در حال فرح و چه در حال غم؛ چه آیت «واصبر لحکم ربک»<sup>۱۲۴</sup> عام است.

و فرموده [۱۵-الف] که شکایت به غیر خدای تعالی منافی صبر است، اما سؤال از حق سبحانه و تضرع به جناب او منافی صبر

(۱۲۱) هن: یادوم.

(۱۲۲) میج: گویند.

(۱۲۳) میج: در ترجمه عوارف مذکور است.

(۱۲۴) قرآن ۴۸/۵۲.

نیست؛ چه حق تعالی ایوب — علیه السّلام — را صابر گفته با آنکه از حق تعالی طلبیده ازاله ضرری که داشته.

وگویند: سلطان العارفین گرسنه شد، بس گریست ۱۲۵. گفتند که چون گریه کنی؟

جواب گفت که: برای همین گرسنه ساخت تا گریه کنم.

و فرموده که: عوارض بدن که لازم تغییر مزاج است و در تحت اختیار نیست منافی صبر نیست. گویند: منصور وقتی که دست وی بریدند، خون را بر روی خود مالید تا اگر تغییری پیدا شود عامه آن تغییر را فهم نکنند. و این از جهت غیرت بر مقام است.

و فرموده که شیخ محمد مراکشی چنین بود که اگر وی را ۱۲۶ شدتی پیش آمدی، از او فرحی وضحکی ظاهر گشتی. روزی سؤال کردم که اگر ترا بلیه ای پیش آید که طبعاً مکروه باشد، صبر می کنی؟

گفت: نی؛ پیش از این صبر می کردم، اما حالاً چنین شده که چون بلیه پیش آید حق سبحانه تجلی مخصوص کند که مرا از اثر آن باز دارد.

و هم شیخ فرموده که: مقام صبر منتهی شود به قرار گرفتن بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ.

## الأصل التاسع فی المراقبة

وتاسعها<sup>۱۲۷</sup> المراقبة، وهى الخروج عن حوله وقوته مراقبا لمواهب<sup>۱۲۸</sup> الحق متعرضا لنفحات الطافه معرضا عن اوصافه واحواله مستغرقا فى بحر هواه مشتاقا الى لقائه قلبه يحن ولديه روحه بانّ وبه يستعين ومنه يستغيث حتى يفتح الله باب [۱۵-ب] رحمة لا ممسك لها ويفلق عليه باب عذاب لا يفتح له بنور ساطع من رحمة الله على النفس فيزول ظلمة امارته النفس فى لحظة<sup>۱۲۹</sup> مالا يزول بثلاثين سنة بالمجاهدات والرياضات كما قال الله تعالى «الا ما رحم ربى \* بل يبذل الله سيئاتهم حسنات<sup>۱۳۰</sup>» بل يكون حسنات الأبرار سيئات المقرّبين بحسنات الطافه قال الله تبارك وتعالى «للذين أحسنوا الحسنى وزيادة<sup>۱۳۱</sup>» فهذه الزيادة الطاف الحقّ وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء.

يعنى : نهم از اصول دهگانه مراقبه است، و مراقبه بیرون آمدن شخص است از دیدن فضل خود و توانائی خود، در حالی که چشم انتظار به بخششهای حق داشته باشد، و پیش آمده باشد به وزیدن الطاف او به این طریق که تخلیه محل کند از ما رسوی، و روی گردانیده باشد از جمیع اوصاف و احوال خود که به اینها فرود نیاید

(۱۲۷) مج: قال قدس سره + وتاسعها.

(۱۲۸) مج: مراقب المواهب.

(۱۲۹) مج: حظه.

(۱۳۰) قرآن ۵۳/۱۲ و ۷۰/۲۵.

(۱۳۱) قرآن ۲۶/۱۰.

و اگر چه از اوصاف و احوال علیه باشد و فرو رفته باشد در دریای میل او، و مشتاق باشد به دیدار او، و دلش آرزومند او، و جانش ناله کنان در جناب او، به او استعانت کند و از او فریادرسی خواهد تا که بگشاید الله تعالی در رحمت خود را که کسی مانع آن نتواند شد؛ و ببندد بر او در عذاب را که کسی نتواند گشود.

و این به سبب نوری است که بر آید از مطلع رحمت الله تعالی، و بر نفس تابد و ظلمت اقرارگی نفس به یک چشم زدن زایل سازد که به سی سال به مجاهدت و ریاضت زایل نتوانستی شد. چنانکه حق تعالی خبر داده از زبان یوسف [۱۶-الف] - علیه الصلاة و السلام - که: «الا ما رحم ربی» ۱۳۲. یعنی: رحمت الهی چون در رسد اقرارگی نفس زایل گردد بلکه بدیهای نفس را به نیکیهای روح مبدل سازد. چنانچه از آیت کریمه «يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۱۳۳» مفهوم می شود بلکه نیکوئیهای ابرار و نیکوکاران بواسطه الطاف الهی پسندیده مقربان نیست که ارباب مراقبه اند. و حسنات ابرار سیئات است پیش ایشان. چنانچه الله تبارک و تعالی گفته که: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ ۱۳۴». یعنی: مرآتانی را که مقام احسان - یعنی در مقام مراقبه و مشاهده - باشند مرتبه حسنی است و زیادت بر آن مرتبه. و این زیادتی به لطف و فضل اوست نه به عمل؛ به هر کس که خواهد می دهد. تا مقام صبر پیدا نشود،

(۱۳۲) قرآن ۱۲/۵۳

(۱۳۳) قرآن ۲۵/۷۰

(۱۳۴) قرآن ۱۰/۲۶

مراقبه وجود نگیرد، لهذا بعد از آن ذکر کرد.

\* \* \*

حضرت خواجه بهاء الدین — قدس سره — فرموده که: اقرب طرق طریق مراقبه است.

و شیخ محیی الدین — قدس سره — فرموده که: مراقبه دو قسم است: مراقبه حق و مراقبه بنده.

مراقبه حق دوگونه است:

یکی: رعایت موجودات است به نگاه داشت<sup>۱۳۵</sup> آنها از فساد و فنا.

دوم: دیدن اوست بنده را در هنگام فرمانبرداری و مخالفت.

و مراقبه بنده را سه گونه اعتبار کرده اند:

اول: ملاحظه ذات حق بر وجهی که آن ملاحظه موجب غفلت از مایسوی باشد. و این ملاحظه از تعظیم حق و ملاحظه قرب او و از تحقیر نفس خود پیدا شود.

دوم: ملاحظه اینکه حق سبحانه ناظر [ب-۱۶] ظاهر و باطن است<sup>۱۳۶</sup>، و آنچه از ایشان صادر می شود.

و شیخ محیی الدین — قدس سره — فرموده که: این را مراقبه المراقبه خوانند؛ زیرا که متعلق این مراقبه، مراقبه حق است.

و سیم: نگاهداشتن باطن و ظاهر است از مخالفت امر الهی، و

(۱۳۵) مع: نگاهداشتن.

(۱۳۶) مع: اوست.

در مقام موافقت بودن، و رعایت آنچه بر او گذرانیده شود از نیک و بد، که موجب شکر است یا تدارک.

و آنچه حضرت شیخ بزرگوار - قدس سره - فرموده، نوع رابعی است. بعضی مشایخ - قدس الله اسرارهم - در تبدیل اخلاق و احوال نفس مجاهدت و ریاضت اختیار کرده‌اند، و بعضی اکابر طریق - قدس الله تعالی اسرارهم - فرموده‌اند که: طریق مجاهده و ریاضت طریقی است دور و دراز، و طریق مراقبه اقرب و اسهل است.

و چون مراقبه به جایگاه ۱۳۷ افتد جمیع مقامات و احوال شریفه حاصل گردد به اندک زمانی؛ بلکه تواند که در آنی وجود گیرد. و نتیجه آن اشرف و اکمل است؛ چه آنچه حاصل شود بطریق مجاهده و ریاضت امری است کسبی خلقی که ابرار را حاصل شود. و آنچه به مراقبه حاصل شود امری است وهبی حقانی که از جهت غلبه حقیقت بر خلقت پیدا گردد. و از اینجاست که ترقی نموده و فرموده که: «بل یكون حسنات الأبرار سيئات المقرّبين».

## الأصل العاشر فی الرضاء

وعاشرها<sup>۱۳۸</sup> الرضاء، وهو الخروج عن رضاء النفس<sup>۱۳۹</sup> بالدخول فی رضاء الله بالتسليم للأحكام الأزلیة والتفویض الی التذییرات الأبديّة والاعراض عن الاعتراض كما هو بالموت، كما قال بعضهم: [ ۱۷ - الف ]

وكلت الی المحبوب امری كله \* فان شاء احياني وان شاء اتلفا

یعنی: دهم از اصول دهگانه رضا است، و رضا بیرون آمدن شخص است از خشنودی نفس و درآمدن در خشنودی خدای، به گردن نهادن مرآن چیزی را که در ازل تعیین یافته، و باز گذاشتن امر خود به آنچه او به فعل می آرد تا ابد؛ و اعراض نمودن از اعتراض چنانچه به موت. پس حال این کس همچو حال آن کس شود که گفت:

وكلت الی المحبوب امری كله فان شاء احياني وان شاء اتلفا  
یعنی: باز گذاشتم همه کار خود را به محبوب، پس اگر خواهد زنده گذارد مرا، و اگر خواهد تلف و نابود سازد.

\* \* \*

(۱۳۸) مع: قال قدس سرّه+ وعاشرها.

(۱۳۹) مع: عن رضاء نفسه.

چون مراقبه درست افتد، انجذابی [حاصل] شود سالک را که  
علاقه او از غیر منقطع شود. و یقینی حاصل گردد که همه چیز علماً  
و عیناً از اوست. پس مقام رضا که مبتنی بر محبت، و آن یقین  
است و مقام واصلان، و نهایت مقام سالکان است وجود گیرد.  
رضا خشنودی است بر احکام قضا و قدر. و استجلای آن قضا  
تعیین اشیاء است در علم اُزلی، و قدر آفریدن اشیاء است بر طبق  
تعیین اُزلی.

و علامت صحت این مقام آنست که جمیع احوال مختلفه از فقر  
و غنا و رنج و راحت و مردگی و زندگی و غیر اینها نزدیک او  
متساوی باشند و یکی را بر دیگری ترجیح ننهد. و این معنی ملک و  
ملکه او باشد. و چون چنین باشد هرگز او را مکروهی نباشد.  
چنانچه امیرالمؤمنین <sup>۱۴۰</sup> علی بن ابی طالب - علیه السلام - از این  
حال خبر داده اند و فرموده که: «من جلس علی بساط الرضاء لم نیله  
مکروه». یعنی: آنکه بر بساط خشنودی نشست او را [ب- ۱۷] هیچ  
مکروهی نرسد. و از اینجا گفته اند که: او را هر چه آید باید و هر چه  
باید آید.

و صاحب این مقام بنقد در بهشت است؛ چه فرح که از لوازم  
اهل بهشت است در رضا تعبیه یافته. و از اینجا است که نام دربان  
بهشت «رضوان» است.

و بعضی علما فرق کنند میان رضا و تسلیم، که تسلیم را گاهی

بالای رضا نهند، و گویند: تسلیم سپردن کارهاست به خدای تعالی  
 بی حفظ طبع؛ و اما در رضا طبع را حقلی است.  
 و مقام رضا با کراحت نفس جمع می شود؛ چه مقام رضا صفتی  
 است راسخه که دل را پیدا شده بواسطه یقینی درست و محبتی  
 راسخ به جناب الهی. و این معنی منافی کراحت نفس نیست. پس  
 تواند که مرضی قلب مکروه نفس باشد. اینست حال مقام رضا.  
 و اما حال رضا که راسخ نیست و کسب را در آن مدخلی نیست  
 با کراحت نفس جمع نشود؛ زیرا که حال رضا لطیفه ای است  
 وهبی<sup>۱۴۱</sup>، و مناسب خلق الهی. و اثر آن به همگی شخص رسد،  
 پس به نفس نیز رسد. چون چنین باشد نتواند که با کراحت نفس  
 جمع شود. و الله اعلم.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

## [خاتمه] [در نتیجه اصول دهگانه]

فمن <sup>۱۴۲</sup> يموت بالارادة عن هذه الاوصاف الظلمانية يحييه الله بنور عنايته كما قال الله تعالى: «أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» <sup>۱۴۳</sup> أى من كان ميتا عن اوصاف الظلمانية فى الشجرة الانسانية احييناه باوصاف الربانية وجعلنا له نورا من انوار جمالنا يمشى به بالفراسة فى الناس ويشهد احوالهم كمن يبقى فى الظلمات الشجرة الانسانية لايزهر له نور المؤمنين ولايشمر له الولاية والنبوة.

يعنى: نتيجة اصول دهگانه [۱۸-الف] است، و حاصلش اينست كه: آنكه بميرد به ارادت <sup>۱۴۳</sup> از صفات نفسانى كه مذکور گشت از ابتدا تا انتها، الله تعالى او را زنده گرداند بواسطه عنايت خود، به حياتى كه فساد به آن راه نيابد، و آثار حيات بكمال ظاهر گردد. چنانچه در آيت به آن اشارت رفته. و حاصل آيت اينكه: آيا قصه و داستان آن كسى كه مرده باشد از اوصاف ظلمانى كه در شجرة انسانيه است پس زنده گرداننده او را به حيات حقيقى كه لازم آنست اوصاف و اخلاق ربانى، و او را نورى همراه ساخته باشيم از

(۱۴۲) مع: قال قلنس سره+ فمن.

(۱۴۳) قرآن ۶/۱۲۲.

(۱۴۴) مع: و+ ارادت.

انوار جمال خود که به آن نور تفرّس نماید و در آید در مردم که احوال باطنی ایشان را باز یابد، همچون قصه داستان آن کسی است که در ظلمت صفات شجرهٔ انسانی مانده باشد. یعنی نیست که آن کس همچون این کس باشد؛ چه در حق او شکوفه ایمان سرزده، یعنی نورایمان روشن نشد و ثمرهٔ درخت ولایت و نبوت در حق او پیدا نشد.

مراد به نور ایمان در یافتی است بسیط وجدانی، مغایر صورت تصدیقی ایمان که نتیجه سیر افتاده و حاصل است بی تعلل و تکلف، و از لوازم آنست شوق و ذوق. و از اینجاست که حضرت مولانای رومی — قدس سره — فرموده که: «الایمان شوق و ذوق و أنا غرق فیه». یعنی: حقیقت و نور ایمان لازم اوست شوق و ذوق، و من در او فرو رفته‌ام. و تتمهٔ سخن اوست اینکه: «حقیقة الحق شوق و ذوق کله». و شوق مشتاقان بهره‌ایست از شوق او؛ و همانا که آن در یافت بسیط وجدانی است معرفتی که غایت و حکمت آفریدن خلق افتاده در حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً فاحببت أن أعرف فخلقت<sup>۱۴۵</sup> الخلق لأعرف». یعنی: من گنج پنهانی بودم دوست داشتم که بشناسند [۱۸-ب] مرا. پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

و انباء انبیا و ارشاد اولیا دلالت است بطریق مقصد، و مقصود از راه نمودن به مقصد رفتن است به جانب او. پس آنکه راه به مقصد

داند و نرود به منزله آن کسی است<sup>۱۴۶</sup> که راه به مکه داند<sup>۱۴۷</sup> و نرود.

و ثمره راه رفتن نور ایمان و معرفت مذکوره است. پس آنکه او را این دولت میسر نشد درخت ولایت و نبوت در حق او مشمر نگشت. فافهم ترشد.

یعنی: فهم کن که نور ایمان و ثمره ولایت و نبوت از مردن اختیاری پیدا شود. چون فهم کنی راه راست یافتی. والسلام علی من اتبع الهدی<sup>۱۴۸</sup>.



مرکز تحقیقات کتب و نشر اسلامی

(۱۴۶) هن: «است» نبود.

(۱۴۷) هن: «است» نبود.

(۱۴۸) قرآن ۴۷/۲۰.



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

**تعليقات**

## تعلیقات

[۱- الف] الطرق الى الله بعدد انفس الخلائق.  
جامی در نقد النصوص ۱۸۵ آن را به عنوان حدیث آورده است.

در کتب حدیث دیده نشد.

[۱- الف] اوتیت جوامع الکلم.  
حدیث نبوی است. در الفائق ج ۱ ص ۱۱ همه حدیث چنین آمده:  
«اوتیت جوامع الکلم، و قال: انا افصح العرب بید ائی من قریش، و  
استرضعت فی سعد بن بکر». در تذکرة الاولیاء ۴۵ به صورت «اوتیت  
جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا» آمده است. نیز رک:  
صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۷۱.

[۳- ب] موتوا قبل ان تموتوا.

خبر است که صوفیه در اصل «مرگ اوصاف بشریت» بدان  
استناد می جویند، و در بیشترین آثار منظوم و منثور صوفیه آمده است.  
در المنهج القوى ج ۴ ص ۳۱۳ به این قرار آمده: «حاسبوا اعمالکم قبل  
ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان توزنوا و موتوا قبل ان تموتوا». مؤلف  
کتاب اللؤلؤ المرصوع آن را موضوع دانسته. ابن حجر نیز آن را حدیث بر  
نمی شمرد و از موضوعات می داند رک: احادیث مشنوی ۱۱۶، تعلیقات  
حدیقه ۵۹۶، العروة لاهل الخلوة و الجلوة ۱۲ پ، ۸۱ پ.

## [۴-ب] مسنون.

بدبو، متعفن. ناصر خسرو گوید: (دیوان ۴۹۶)  
لیکن آنکه که گهرت از توشود بیرون  
تو همان تیر گل گنده مسنونى  
[۴-ب] انى لاستغفر الله كل يوم سبعين مرة.

حدیث نبوی است. به صورت های «والله انى لاستغفر الله واتوب  
اليه فى اليوم سبعين مرة» و «انه ليغان على قلبى حتى استغفر الله فى  
اليوم و الليلة سبعين مرة» نیز روایت شده است. مولوی گوید:  
همچو پیغمبرز گفتن و ز نثار

تسویه آرم روز من هفتار بار  
رک: احادیث مثنوی ۱۳۸، تمهیدات عین القضاة ۲۲۰، لوائح  
منسوب به عین القضاة ۱۲۶.

## [۵-ب] الدنيا حرام على اهل الآخرة.

حدیث نبوی است. به همین صورت در جامع الصغیر ج ۲ ص ۱۶،  
احادیث مثنوی ۲۰۴، مقالات شمس ۸۰ آمده است.

## [۶-ب] و لهنى در تحصیل اسباب پیدا گردد.

وهن: سست شدن، سست گردانیدن، سستی. (دستور الاخوان  
۶۶۴).

## [۸-الف] اجتماع.

پرهیز کردن، پرهیز کردن بیمار از خوراکیهای مضر و زیان آور.  
(فرهنگ فارسی).

## [۸-الف] و تخلق به اخلاق او تعالى.

متضمن مفهوم این خبر است: تخلقوا باخلاق الله. این خبر در  
کتاب صوفیه بعنوان حدیث روایت شده و غزالی در المقصد الاسنى  
۱۵-۱۶ از این خبر گزارشی دارد در کیفیت تخلق به اخلاق و

صفات خدای تعالی، همو در احیاء علوم الدین ج ۴ ص ۲۱۸ عبارت مزبور را با لفظ «قیل» آورده، و آقای فروزانفر بهمین مناسبت نوشته است: «از آنکه غزالی عبارت مذکور را مصدر به لفظ قیل کرده است معلوم می شود که جزو احادیث بشمار نمی رود». فیه مافیه ۳۱۳، نیز رک نفحة الروح ۱۸۱-۱۸۲، مرصاد العباد ۱۷۵.

[۱۱- الف] ذکر اسم مبارک «الله» است که اسم ذات است.

در اینکه «الله» اسم ذات است یا اسم علم، خلاف است. مؤید الدین جندی می نویسد: «علماء و متکلمان را در این اسم خلاف است. بعضی قایل اند که اسم علم است واجب الوجود را، و قایم به مقام موصوف، و دلالت بر هیچ معنی اشتقاقی ندارد. از جمله آنان که قایل اند به علمیت این اسم، امام غزالی و فخرالدین رازی و قتال شاشی و ابوزید بلخی و جمهور اشاعره بر این اند. و جماعتی از محققان معتزله و اشاعره و غیر هم من العلماء الکبار قایل اند که اسم الله مشتق است... و این اسم علم بر احدیت جمع الهی است نه علم ذاتی؛ زیرا که ذات مطلقه عز و علا مطلق است و غیر محدود و غیر متناهی، و لفظ مقید متناهی علمیت مطلق غیر متناهی را نشاید،

خاصه که اسم علم قایم است به مقام اشارت، و ذات مطلق منحصر در تعین عقلی و جهت حسی نگردد. پس او را سبحانه و تعالی اسمی معین نیست دال بر خصوص ذات علی السبیل المطابقة». رک: نفحة الروح ۵۵-۵۹، و تعلیقات نگارنده بر آن کتاب ۱۸۲، شرح فصوص جندی ۱۲۰.

[۱۲- ب] میرشکار.

یا امیرشکار؛ کسی را گویند که پیشرو و هادی شکارچیان باشد. «مهدی قلی خان و میرشکار و سایر اسب انداختند و درنارا

گرفتند». سفرنامه ناصرالدین شاه به کربلا ۵۹، به نقل فرهنگ فارسی.

[۱۶- ب] خواجه بهاء الدین فرموده که اقرب طریق مراقبه است.

مراد خواجه بهاء الدین نقشبند است از مشایخ سلسه نقشبندیه (= دنباله خواجهگان). وی به سال ۷۱۷ زاده شد و دیری نپایید که در سیر و سلوک به مقاماتی والا رسید، و بعد از هفتاد و سه سال عمر در ۷۹۱ وفات یافت. رک: خزینة الاصفیاء ج ۱ ص ۵۴۹. سخنان او را خواجه محمد پارسای بخارائی فراهم آورده و به نام قدسیه باتصحیح و تعلیق آقای احمد طاهری عراقی به سال ۱۳۵۴ در تهران به چاپ رسیده است. در مراقبه بهاء الدین گفته است که «دولتی بزرگ است، و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیت است و نیک دشوار بود همیشه دل خویش بر یک صفت و حالت داشتن، و مداومت بر مراقبه طریقی است موصل به حقایق. و دوام دولت مراقبه بی مقدمه قطع علایق و عوایق و صبر بر مخالفت نفس و احتراز از صحبت اغیار میسر نگردد». قدسیه ۴۱.

[۱۷- الف] بل یكون حسنات الأبرار سیئات المقربین.

خبری است که با حذف «بل یكون» در کتب صوفیه بسیار بکار رفته. مؤلف اللؤلؤ المرصوع ۳۳ آن را از موضوعات دانسته، و نیز در برخی مآخذ مانند اتحاف السادة المتقین به ابی سعید خراز نسبت داده شده است. رک: احادیث مثنوی ۶۵، جواهر الاسرار ۲۱۴.

[۱۷- ب] مردگی و زندگی.

مردگی: مرده بودن، مقابل زندگی. در تاریخ بیهقی صفحه ۳۰۹ می خوانیم: «رحمت ایزدی بر او باد در مردگی و زندگی».

[۱۸- ب] کنت کنزاً مخفياً.

خبر است معروف که بصورت‌های مختلف روایت شده. از آن جمله به صورت «كنت كنزاً لم اعرف، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق و تعرفت اليهم فعرفوني»، و به هیأت «كنت كنزاً مخفياً قبل ايجاد العالم و الآدم، فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف». شروحی خواندنی و ارزنده از این حدیث به فارسی توسط عارفان پاکدل صورت گرفته که نگارنده در کتاب «شرح احادیث نبوی» جمیع شروح فارسی حدیث مزبور و دیگر احادیثی را که صوفیه شرح کرده‌اند، در آنجا آورده‌ام. امیدوارم در آینده نزدیک به چاپ آن اقدام کنم.

باری یکی از شروح خوب حدیث «كنت كنزاً...» را آقای دانش پژوه در جاویدان خرد: سال سوم، شماره اول ص ۲۸-۳۱ بچاپ رسانیده‌اند.

صوفیه از این خبر به عنوان حدیث یاد می‌کنند، ولی ابن تیمیه می‌نویسد: «ليس من كلام الثبي صلعم، ولا يعرف له سند صحيح ولا ضعيف و تبمه الزركشي وابن حجر، ولكن معناه صحيح ظاهر، و هو بين الصوفية دائر». اللؤلؤ المرصوع ۶۱، به نقل فيه مافیه ۲۹۳. نیز رک رباب نامه سلطان ولد ۱۰، اخلاق ناصری ۴۱۰، المصباح فی الصوف ۱۵۵-۱۵۶، نقد النصوص ۱۲۹، العروة لاهل الخلوة و الجلوة ۸ پ.

استدراک:

در پایان صفحه شانزده مقدمه مصحح بیفزاید: «نیز محمد دهدار نیمدهی مؤلف کتاب معروف و بسیار مفید الف انسانیت اصول عشره نجم کبری را در سده نهم هجری به پارسی ترجمه کرده است. ازین ترجمه نسخه‌ای در دانشکده الهیات تهران به شماره ۵۷۰/۳ موجود است».



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

## فهرست‌ها:

- فهرست آیات قرآن.
- فهرست احادیث، اخبار و اقوال.
- فهرست اصطلاحات و نوادر لغات.
- فهرست کلی اعلام.
- مشخصات مأخذ.
- گزیده نکته‌ها.

## فهرست آیات قرآن

فاذكرونى اذكركم ..... ٥٧، ٥٩.	٢ (البقرة): ١٥٢
تلك عشرة كاملة ..... ٣٩.	٢ (البقرة): ١٩٦
ان الله يحب التوابين ..... ٤١.	٢ (البقرة): ٢٢٢
ربنا لا تواخذنا ان نسينا أو اخطانا ..... ٣٠.	٢ (البقرة): ٢٨٦
أومن كان ميتاً فأحييناه وجعلنا له نورا يمشى به فى الناس .. ٨٢.	٦ (الانعام): ١٢٢
للمذين أحسنوا الحسنى وزيادة ..... ٧٥.	١٠ (يونس): ٢٦
إلا ما رحم ربى ..... ٧٥.	١٢ (يوسف): ٥٣
يوم تبدل الأرض غير الأرض والسموات ..... ٤٨.	١٤ (ابراهيم): ٤٨
ولها سبعة أبواب ..... ٥٥.	١٥ (الحجر): ٤٤
واذا ربك اذا نسيت ..... ٥٨.	١٨ (الكهف): ٢٤
كل شىء هالك إلا وجهه ..... ٦٣.	٢٨ (القصص): ٨٨
وجعلنا منهم ائمة يهدون بأمرنا لما صبروا ..... ٧١.	٣٢ (السجدة): ٢٤
واشرقت الأرض بنور ربها ..... ٥٧.	٣٩ (الزمر): ٦٩
لمن الملك اليوم لله الواحد القهار ..... ٦٣.	٤٠ (المؤمن): ١٦
أفرايت من اتخذ الهه هواه ..... ٥٤.	٤٥ (الجاثية): ٢٣
ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون ..... ٤١.	٤٩ (الحجرات): ١١

- ٥٣ (النجم): ١٧ مازاغ البصر و ما طغى ..... ٧٠.
- ٦٥ (الطلاق): ١ ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه ..... ٤٩.
- ٦٥ (الطلاق): ٣ ومن يتوكل على الله فهو حسبه ..... ٤٧.
- ٧٣ (المزمل): ٩ لا إله إلا هو فاتخذهُ وكيلاً ..... ٤٩.
- ٧٩ (النازعات): ٣٧ اما من طغى ..... ٥٤.
- ٧٩ (النازعات): ٣٨ وأثر الحياة الدنيا ..... ٥٤.
- ٧٩ (النازعات): ٣٩ فان الجحيم هي المأوى ..... ٥٤.
- ٨٩ (الفجر): ٢٨ إرجعى الى ربك راضية مرضية ..... ٤٠.



مركز تحقيقات كليات علوم اسلامی

## فهرست احاديث، اخبار واقوال

- أنا افصح العرب بيد انى من قر يش ..... ٨٧.
- أنا صاحبك فى السفر ..... ٣٣.
- انه ليغان على قلبى حتى استغفر الله فى اليوم و الليلة سبعين مرة ..... ٨٨.
- انى لا استغفر الله كل يوم سبعين مرة ..... ٤١.
- اوتيت جوامع الكلم ..... ٢٩.
- اوتيت جوامع الكلم و اختصر لى الكلام اختصارا ..... ٨٧.
- الايمان شوق و ذوق و انا غرق فيه ..... ٨٣.
- بل يكون حسنات الأبرار سيئات المقربين ..... ٧٨.
- تخلقوا باخلاق الله ..... ٨٨.
- حاسبوا أعمالكم قبل ان تحاسبوا و زنوا أنفسكم قبل ان توزنوا و موتوا  
قبل أن تموتوا ..... ٨٧.
- حسنات الأبرار سيئات المقربين ..... ٩٠.
- الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة حرام على اهل الدنيا و هما حرامان  
على اهل الله ..... ٤٤.
- الطرق الى الله بعدد أنفاس الخلائق ..... ٣١.
- كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لاعرف ..... ٨٣.

- كنت كنزاً مخفياً قبل ايجاد العالم و الآدم، فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف ..... ٩١.
- كنت كنزاً لم اعرف فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق و تعرفت اليهم فعرفوني ..... ٩١.
- لو اقبل صديق على الله الف سنة ثم اعرض لحظة فما فاته منه اكثر مما ناله ..... ٦٦.
- من جلس على بساط الرضا لم ينله مكروه ..... ٨٠.
- من طلب البر من البار فهو مشرك بالبار ..... ٧٠.
- موتوا قبل أن تموتوا ..... ٣٧.
- والله انى لاستغفر الله واتوب إليه فى اليوم سبعين مرة ..... ٨٨.
- وجودك ذنب لا يقاس به ذنب ..... ٤٠.
- وهل يكب الناس على وجوههم أو على مناخرهم ..... ٥٦.
- ويل لمن انتبه بعد الموت ..... ٣٨.

## فهرست مصطلحات و نوادر لغات

آفاق:	۵۵	اعمال ظاهری:	۳۲، ۳۳
آلایش:	۳۴	الوهیت:	۴۲
ابرار:	۳۴	امارگی:	۷۶
اخیار:	۳۳	انفس:	۵۵
ادراک:	۶۴	اهل ارادت:	۵۵
ادراک ایمانی تصدیقی:	۶۴	اهل الله:	۴۴
ادراک تصویری وجدانی:	۶۴	ایستادگی نمودن:	۶۸
ارباب مجاهده:	۳۴	باز آوردن:	۳۰
ارباب معامله:	۳۳	بسامان تر:	۳۲، ۳۳
اسماء:	۶۹	بسیط حقیقی:	۶۴
اسماء الهی:	۶۰	بهشت آفاقی:	۵۶
اسم ذات:	۶۱	بهشت انفسی:	۵۶
اعمال:	۴۱	بیرون آمدن از (—):	۴۰، ۴۷
اعمال باطنی:	۳۲	بیگانگی از (—):	۶۴
اعمال سنیّه:	۴۸	پوشیدنی:	۵۰
اعمال صوری:	۷۳	تائب:	۴۲

۵۵	دوزخ انفسی:	۳۷، ۷۴	تجلی:
۶۱، ۶۹	ذات:	۳۴	تزکیه نفس:
۶۱، ۶۳	ذاکر:	۸۰	تسلیم:
۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵	ذکر:	۳۳	تفرقه:
۸۳	ذوق:	۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵	توبه:
۳۱	راست آوردن (—):	۴۳	توبه از توبه:
۴۵، ۴۶	رغبت:		توکل: ۳۵. رک: مقام —.
۷۹، ۸۰، ۸۱	رضا:	۵۰	جای بودنی (= مسکن):
۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۷۱	روح:	۴۸	جبر:
۳۴، ۳۶، ۷۶، ۷۸	ریاضت:	۶۴، ۶۵	جذب:
۳۵	ریاضت فرمودن:	۴۸	چشم از (—) پوشاندن:
۷۰	زبان (—) گشادن:	۶۷	چشم بر هم زدنی (= لحظه):
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸	زهد:		حال رضا: ۸۱. رک: مقام —.
۴۶	زهد در زهد:	۴۸	حضور:
۳۷	سایر:	۵۳، ۵۶، ۵۹	حواس:
۳۷	سایر الی الله:	۳۷	حیات حقیقی:
۳۳	سرانجام دادن:	۳۴	حیات صوری:
۳۶	سیر:	۵۴	حواس در یابنده:
۳۷	سیر الی الله:	۵۳، ۶۰	خلوت:
۸۲، ۸۳	شجره انسانی:	۵۰	خوردنی:
۷۰	شرک:	۵۵	خیال:
۸۳	شوق:	۵۸، ۷۱	ذل:
۶۲، ۶۳	شهود:	۵۴	دوزخ:
۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴	صبر:	۵۵	دوزخ آفاقی:

صبر بالله :	۷۳	قوای طبیعیہ :	۵۳
صبر علی اللہ :	۷۳	قوای ظاہرہ :	۶۸
صبر عن اللہ :	۷۳	قہر: رک: مقام۔	
صبر فی اللہ :	۷۲	کارزار:	۳۳
صبر للہ :	۷۳	کثرت:	۳۴
صبر مع اللہ :	۷۳	کرامات:	۷۲
صفات:	۵۸، ۶۹	گناہ:	۴۰، ۴۱، ۴۳
صفات ذمیہ:	۵۹	لذات نفسانیہ:	۴۵
صفات نفسانی:	۸۲	لطف: رک: مقام۔	
صلاة دائمی:	۵۳	مجاہدہ:	۳۵، ۷۶
طائران:	۳۲	محسوسات:	۵۳، ۵۴
طہارت باطن:	۳۴	مراتب اخروی:	۴۰
طہارت ظاہر:	۳۴	مراتب دنیوی:	۴۰
عدم محض:	۶۷	مراقبہ:	۴۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸
عزلت:	۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶	مراقبۃ المراقبہ:	۷۷
علم ازلی:	۸۰	مراقبۃ بندہ:	۷۷
فروید (—):	۴۲	مراقبۃ حق:	۷۷
فروہشتن:	۴۹	مردگی:	۸۰
فریاد رسی:	۷۶	مردن اختیاری:	۸۴، ۳۸
فعل حرام:	۴۱	مقام:	۳۸
فعل مکروہ:	۴۱	مقام احسان:	۷۶
قضا و قدر:	۸۰	مقام تبعید:	۴۳
قناعت:	۵۰، ۵۱، ۵۴	مقام تقریب:	۴۳
قوای باطنہ:	۶۸	مقام توکل:	۳۵، ۴۷

مقام رضا:	۸۰، ۸۱	ناگرفتن:	۶۸
مقام زهد:	۴۶	نبوت:	۸۳، ۸۴
مقام صبر:	۷۶	نطق باطنی:	۶۴
مقام قهر:	۴۳	نطق ظاهری:	۶۴
مقام لطف:	۴۳	نفس:	۶۱، ۵۸، ۵۵، ۵۳، ۴۸، ۳۵
مقام مراقبه:	۷۶		۷۹، ۷۶، ۷۱
موت:	۳۰	نفس مطمئنه:	۴۰
موت اختیاری:	۳۷	وجود:	۴۲
موت ارادی:	۳۸	وجود ازلی:	۶۷
موت اضطراری:	۳۸	وجود بنده:	۴۲
موت طبیعی:	۴۴، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۲	وجود حق:	۴۲
	۷۱، ۵۸	وحدت وجود:	۴۲
موجود مطلق:	۶۷	وقت:	۴۳
میرشکار:	۶۴، ۸۹	ولایت:	۵۳، ۸۳، ۸۴
ناطلبیدن:	۵۰	هستی:	۴۱
ناکردن:	۴۸	یقین:	۵۶

## فهرست کلی اعلام

(اشخاص، کتب، بلدان)

آدم صفی :	۴۳	اشاعره :	۸۹
ابراهیم خواص :	۳۵	الاصول العشره :	۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۰
ابن تیمیه :	۹۱		۲۰، ۱۷
ابن حجر :	۸۷	أقرب الطرق الى الله :	۱۴، ۱۱، ۱۰
ابن عربی (شیخ اکبر) :	۴۲، ۳۵، ۲۰		۱۵
	۷۷، ۷۴، ۷۳، ۶۸، ۶۵، ۶۱، ۵۵، ۵۰، ۴۸	ایوب (ع) :	۷
ابن منصور :	۳۵	بابا فرج :	۱۲
ابن نقطاجی :	۱۶	با برنامه :	۱۸
ابوبکر صدیق :	۳۷	باخرزی (سیف الدین) :	۲۳
ابوزید بلخی :	۸۹	بایزید بسطامی :	۷۴
ابومنصور محمد حفده : رک : حفده .		بروکلمان :	۱۹
ابی سعید خراز :	۹۰	بشیر هروی (علی اصغر) :	۹۰، ۱۸
اتحاف السادة المتقين :	۹۰	بهاء الدین نقشبند :	۹۰، ۷۷
احادیث مثنوی :	۹۰، ۸۸، ۸۷	بهاء ولد :	۲۳
اخلاق ناصری :	۹۱	بهبهانی (علی موسوی) :	۱۹
اسماعیل قسری : رک : قسری .		تاریخ ادبیات براون :	۱۸

تاریخ ادبیات عرب:	۱۹	خواجگان: رک: نقشبندیہ.
تاریخ بیہقی:	۹۰	خوارزم:
تاریخ گزیده:	۱۳	خوارزمی: رک: کمال الدین
تبریز:	۱۲	حسین.
تذکرۃ اقطاب اویسی:	۱۵	خِیوہ:
تذکرۃ الأولیاء:	۸۷	دانش پڑوہ (محمد تقی):
تصوف و ادبیات تصوف:	۱۳	الدرۃ الفاخرۃ:
تعلیقات حدیقہ:	۸۷	دستور الاخوان:
تکملہ حواشی نفحات الانس:	۱۹	دہ قاعدہ (رسالہ—):
تمہیدات عین القضاۃ:	۸۸	ذہبیہ:
جامع الصغیر:	۸۸	رباب نامہ:
جامی (نورالدین عبدالرحمن):	۹۰	رسالہ در طریق شطاریہ:
جاویدان خرد (نشریہ—):	۱۷، ۱۸، ۱۹، ۸۷	رسالہ در طریق وصول بحق:
جمال الدین گیلی:	۱۳	رسالۃ الطالب الحق:
جندی (مؤید الدین):	۸۹	رسالۃ الطرق:
جواہر الاسرار:	۱۲، ۱۳، ۹۰	رشحات عین الحیات:
چنگیزخان:	۱۲	رضی الدین علی لالا:
حاشیہ برالفوائد الضیائیہ:	۱۹	روزبہان بقلی:
حفدہ (ابومنصور محمد):	۱۲	روزبہان وزآن:
حقی بروسى (اسماعیل):	۱۶	السائر الحائر:
حمد اللہ مستوفی:	۱۲	سعدالدین حمویہ: رک: حمویہ
حمویہ (سعد الدین):	۱۳	سعد عبادہ:
خزینۃ الاصفیاء:	۹۰	سفینۃ الأولیاء:
		سلسلۃ الأولیاء:

- سلطان حسين بايقرا: ١٨  
 سلطان العارفين: رك: بايزيد  
 بسطامي.  
 سيد علي همداني: ١١، ١٤، ١٦  
 سيف الدين باخرزي: رك:  
 باخرزي.  
 شرح احاديث نبوي: ٩١  
 شرح درة الفاخرة: ١٩  
 شرح فصوص الحكم (جندی): ٨٩  
 شرح فصوص الحكم (خوارزمي): ١٦  
 صحيح مسلم: ٨٧  
 صدرالدين قنوي: ٢٠، ٦٨  
 طريقت نامه (رساله): ١٤  
 طوسي (خواجہ نصير): ١٣  
 عبدالغفور لارسي: ١٧، ١٨، ١٩  
 ٢٩، ٢٠  
 عبهر العاشقين: ١٢  
 عرائس الاصول في شرح الاصول: ١٥  
 ١٦،  
 العروة لاهل الخلوة والجلوه: ٩١، ٨٧  
 علاء الدوله سمناني: ١٦  
 علي (ع): ٨٠  
 عمار ياسر: ١٢  
 غزالي (محمد): ٨٨  
 فارس: ١٧  
 الفائق في غريب الحديث: ٨٧  
 فتوحات مكيه: ٤٢  
 فخرالدين رازي: ٨٩  
 فروزانفر (بديع الزمان): ٨٩  
 فرهنگ ايران زمين: ١١  
 فرهنگ فارسي: ٨٨  
 فوائد الضيائية: ١٩  
 فيه ما فيه: ٩١، ٨٩  
 قزويني (علامه محمد): ٩  
 قصري (اسماعيل): ١٢  
 فقال شاشي: ٨٩  
 كابل: ١٩  
 كاشفي (علي واعظ): ١٨  
 كتابخانه عاطف افندي: ١٦  
 كتابخانه مجلس (تهران): ٢١  
 كتابخانه نادر پاشا: ١٦  
 كمال الدين حسين خوارزمي: ١٠، ١٦  
 ٢٠، ١٧،  
 لار: ١٧  
 لوايح عين القضاة: ٨٨  
 اللؤلؤ المرصوع: ٨٧، ٩٠، ٩١  
 مار يژان موله: ١١  
 مجدلدين بغدادی: ١٣  
 محمد (ص): ٢٩، ٣٧، ٤٢، ٦١

٢٣	نجم دايه:	٩٠	محمد پارسا:
١٥، ١٤، ١٢، ١١	نجم كبرى:	٧٤	محمد مراکشى:
٥١، ٢٩، ١٧		٨٩	مرصاد العباد:
	نصيرالدين طوسى: رك: طوسى.	٩١	المصباح فى التصوف:
١٩، ١٣، ٩	نفحات الانس:	١٢	مصر:
٨٩	نفحة الروح:	١٣	معجم البلدان:
٨٧، ٩١	نقد النصوص:	١٢	معين (دكتور محمد):
٩٠	نقشبنديه:	١٣	مفول:
١٧	هرات (دارالسلطنة):	٨٨	مقالات شمس:
	همدانى (سيد على): رك: سيد	٨٨	المقصد الاسنى:
	على همدانى	٨٤	مكه:
١٩	هير (نيكولا):	٧٤	منصور حلاج:
١٣	ياقوت حموى:	٨٧	المنهج القوى:
٧٦	يوسف (ع):	٨٣	مولوى (جلال الدين محمد):

## مشخصات مأخذ

- احادیث مثنوی: بجمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۴۷.
- اخلاق ناصری: خواجه نصیرالدین طوسی، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران ۱۳۵۶.
- اقرب الطرق الی الله: نجم الدین کبری، ترجمه سید علی همدانی، شرح کمال الدین حسین خوارزمی، باهتمام علیرضا شریف محسنی، تهران [۱۳۶۲].
- تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی، باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۶۲.
- تذکرة الاولیاء: شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران ۱۳۵۵.
- تصوف و ادبیات تصوف: ا.ی. برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، تهران ۱۳۵۶.
- تعلیقات حدیقة الحقیقة: جمع و تدوین مدرس رضوی، تهران بی تاریخ.
- تمهیدات: ابولمعالی عبد الله بن محمد بن علی المیانجی الهمدانی ملقب به عین القضاة، به تصحیح عقیف عسیران، تهران بی تاریخ.
- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر: جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، بیروت ۱۴۰۱.
- جواهر الاسرار و زواهر الانوار: کمال الدین حسین خوارزمی، به تصحیح دکتر محمد

جواد شریعت، اصفهان [۱۳۶۰].

الدرة الفاخرة في تحقيق مذهب الصوفية والمتكلمين والحكماء: نورالدين عبدالرحمن جامی، باهتمام نیکولاهیر و علی موسوی بهبهانی، تهران ۱۳۵۸.

دستورالآخوان: قاضی خان بدر محمددهار، به تصحیح سعید نجفی اسداللهی، تهران ۱۳۴۹.

ده قاعده (رساله): سیدعلی همدانی، به تصحیح ماریژان موله، چاپ شده در فرهنگ ایران زمین جلد هفتم.

رباب نامه: سلطان ولد، باهتمام دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی، تهران ۱۳۵۹  
رشحات عین الحیات: فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، به تصحیح دکتر علی اصغر معینیان، تهران ۱۳۵۶.

الساثر الحائر: نجم الدین کبری، باهتمام مسعود قاسمی، تهران ۱۳۶۱.  
سرزمینهای خلافت شرقی: تألیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۳۷.  
سلسلة الأولیاء: نور بخش قهستانی، باهتمام محمد تقی دانش پژوه، چاپ شده در جشن نامه هنری کربن، تهران ۱۳۵۶.

صحیح مسلم: امام ابی الحسن مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت ۱۳۹۸ ق.

عبرالعاشقین: روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح هنری کربن و دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳۷.

العروة لاهل الخلوة والجلوة: علاء الدوله سمنائی، به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۲.

الفائق فی غریب الحدیث: جلال الله محمود بن عمر الزمخشري، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، (۵ جزء) بیروت، بی تاریخ.

فرهنگ فارسی: تألیف دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۳.

فیه مافیہ (کتاب-): از گفتار مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی،  
به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۴۸.

قدسیه: (کلمات بهاء الدین نقشبند)، تألیف خواجه محمد بن محمد پارسای  
بخاری، به تصحیح احمد طاهری عراقی، تهران ۱۳۵۴.

کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون: مصطفی بن عبدالله معروف به  
حاجی خلیفه، افسست تهران ۱۳۸۷  
ق.

مرصاد العباد: نجم الدین ابوبکر بن محمد بن شاهاور بن انوشروان رازی معروف  
به دایه، باهتمام دکتر محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۵۲.

المصباح فی التصوف: سعد الدین حمویه، به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران  
۱۳۶۲.

مقالات شمس: شمس الدین تبریزی، به تصحیح و تنقیح محمد علی موحد،  
تهران ۱۳۵۶.

نفحات الانس من حضرات القدس: عبدالرحمن جامی، طبع توحیدی پور، تهران  
۱۳۳۶.

نفحة الروح وتحفة الفتوح: مؤید الدین جندی، به اهتمام نجیب مایل هروی،  
تهران ۱۳۶۲.

نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص: عبدالرحمن جامی، به تصحیح ویلیام  
چیتیک، تهران ۱۳۹۸ ق.

## گزیده نکته‌ها

ابن عربی	جامی
و سخن وی درباره توبه	۴۲ (عبدالرحمن)
و نظر او در توکل	۴۸ و تفسیر او از کلمه «من—
و تعریف او از قناعت	۵۰ طلب البرمن البار» ۷۰
و تقسیم او از عزلت	۵۵ جنید بغدادی
و سخن او در توجه به ذات	۶۱ و قول او در توجه سالک به الله
و رأی او در معامله مریدان در	۶۷ تعالی
هنگام خواب	۶۱ و استنباط لاری از قول او ۶۹
و سخن او درباره استماع بنده	ذکر
ذکر حق را	۶۵ و مداومت بر ذکر ۵۷
و سخن وی در اقبال مقام در	و آنکه ذکر به مسهل می ماند ۵۸
هنگام توجه	۶۸ و چگونگی انتخاب ذکر مرید را ۵۹
و سخن وی در گستره صبر ۷۳	و تجویز ذکر کلمه «الله» ۶۰
و سخن وی در انتهای صبر ۷۴	و نظر جمهور مشایخ در انتخاب ذکر ۶۱
و تقسیم بندی او از مراقبه ۷۷	و مقصود ذاکر از ذکر ۶۱
	و دستور خدای بندگان را به

- ذکر خود ۶۲
- و آنگاه که ذکر کلمه «الله» باید ۶۲
- و آنگاه که ذکر «لا اله الا الله» باید ۶۲
- و ذکر مجرد کلمه فرمانبرداری
- محض است ۶۲
- و اینکه خواب قاطع عمل ذکر نیست ۶۲
- روح
- و متجلی شدن روح به تجلی ذاتی ۵۸
- و اثر صبر در جلاء روح ۷۱
- صوفیه
- و سخن شان در مفهوم آیه
- «فاذکرونی اذکرکم» ۶۳
- و سخن شان در توجه بنده به
- الله تعالی ۶۶
- و تفسیر شان از توجه ۶۷
- و اینکه توجه نوعی مراقبه است ۶۸
- و اینکه طریق مراقبه را اقرب
- دانسته اند ۷۸
- و نظر شان درباره ریاضت ۳۵
- و سخن شان در موت اضطراری ۳۸
- و سخن شان در موت اختیاری ۳۸
- و توجیه اختلاف شان در عدد
- مقامات ۳۸
- و سخن شان در توبه از توبه ۴۵
- و سخن شان درباره زهد در زهد ۴۶
- و نظر شان در توکل و درجات آن ۴۸
- قونوی
- و سخن وی در توجهات بنده
- الله تعالی را ۶۸
- لا اله الا الله
- و نفی آن ۵۸
- و اثبات آن ۵۸
- و اجماع جمهور مشایخ به ذکر آن ۶۱
- و اینکه فاضل ترین اذکار است ۶۱
- و اینکه ذکر آن چه هنگام
- ضرور است ۶۲
- نجم کبری
- و روایتی از کیفیت خلوت او ۶۰
- و استنباط لاری از سخن او
- در خصوص مراقبه ۷۸
- و نظری در باره راههای سلوک ۳۴
- و اینکه چرا طریقت شطار
- اختیار کرده است ۳۷
- و استنباط لاری از تعریف او در
- خصوص قناعت ۵۱